

فراز و فرود یک جریان سیاسی

پرونده به مناسبت برگزاری اجلاس سیاسی-مشورتی حزب وحدت اسلامی افغانستان

سال اول،
شماره ۴۴،
شنبه،
۲۳ ثور ۱۳۹۶،
۱۳ می ۲۰۱۷



حزب وحدت؛ از تکوین تا فروپاشی
کارنامه های فرهنگی حزب وحدت
فروپاشی و بی زبانی یک تجربه
نامردی برای تمام فصول
خلیلی؛ نقش و کارنامه
خلیلی؛ اعلاهی نظام ارباب-رعیتی
نگاهی به کارکردهای ۱۴ ساله محمد کریم خلیلی
فروپاشی نماد اقتدار و شکوه هزاره ها
گفت و گو با عزیزالله شفق، ناطقی (کیو) و محمد ناطقی



جوانش	ویژنامه وحدت
<p>سال اول، شماره ۴۴، شنبه، ۲۳ ثور ۱۳۹۶،</p> <p>۲ می ۲۰۱۷</p>	



کهرمان رضایی

اشاره: حزب وحدت اسلامی افغانستان در تاریخ مبارزات عدالت‌خواهی هزاره‌ها یک استثنا بود و کارنامه‌های درخشان سیاسی- فرهنگی در جامعه‌ی محروم هزاره از خود به یادگار مانده است. عبدالعلی مزاری در رأس این جریان تحول‌بنیادین در ساختار اجتماعی، سیاسی و فرهنگی هزاره‌ها‌پوجود آورد و هم وارد معادلات سیاست ملی کشور گردید که در ذیل از تکوین آن تا فروپاشی به صورت کوتاه به بررسی گرفته شده است:

حزکت‌ها و گروه‌هایی‌هایی‌که باعث شکل‌گیری حزب وحدت اسلامی افغانستان گردید در سال‌های ۶۵، ۶۶ و ۶۷ صورت‌گرفت که این نشست‌ها‌زمینه را برای تأسیس این جریان سیاسی فراهم ساخت. چندین گروه‌مایی در نقاط مختلف هزارستان صورت‌گرفت تا سرانجام باعث شکل‌گیری حزب وحدت گردید:

یکم-کنگره پنجاب

در برج سرطان ۱۳۶۷ در ولسوالی پنجاب ولایت بامیان دایر گردید. در این کنگره نشان داده شد که گروه‌های سیاسی هزاره‌ها می‌توانند گرد هم آیند، گفت‌وگو کنند، اختلاف‌ها را کنار بگذارند و در برابر دشمن مشترک متحد شوند. ایده این کنگره در نشست‌ی میان محمد اکبری، قربان‌علی عرفانی، حسین صابری و عبدالحمید سجادی ریختانده شده بود. سران سازمان نصر و پاسدار از ده ولایت و بیست ولسوالی هزارستان اشتراک کرده بودند و روی مسائل اساسی انقلاب و اتحاد گروه‌های مختلف سیاسی بحث و سخنرانی کردند. در این گرد همایی بیست و یک نفر سخنرانی کردند، نُه مقاله و سه سرود خوانده شد که در نتیجه کنگره با قطعنامه شانزده ماده‌ای به پایان رسید.

قطع نامه‌ی کنگره با آیه‌ای از قرآن کریم «قاتلوهم حتا لاتکون فتنه…» آغاز می‌شود و از استکبار جهانی سخن گفته شده و مبارزه با کفر و الحاد را تاکید کردند. در مقدمه‌ی قطع‌نامه آمریکا و شوروی را توطئه‌گر خواندند و دفاع از جنبش‌ها و نهضت‌های آزادی بخش اسلامی را و ظیفه‌ی دینی و ایمانی‌شان خواندند که باید برای تقویت آن‌ها تلاش صورت گیرد. در ماده اول قطعنامه توافقنامه‌ی ژنو را حبله‌ی زیر‌کانه‌ی شرق و غرب خواندند و رسماً آن‌را ملغی اعلان کردند، دولت موقت و انتقالی که از سوی اتحاد هفتگانه در پیشاور تشکیل شده بودند را غیر قابل قبول اعلان کردند، دلیل آن را نبود نمایندگان همه احزاب و سازمان‌های اسلامی خواندند و حمایتشان را از موضع سیاسی شورای ائتلاف هشتگانه‌ی مستقر در جمهوری اسلامی اعلان کردند، قطعنامه‌ی کنگره پنجاب با امضای چهار نفر از سران پاسداران جهاد اسلامی و سازمان نصر افغانستان به پایان رسید.

گردهمایی لعل و امضای منشور وحدت

دومین کنگره‌ی بزرگ سران سازمان نصر و پاسدار جهاد افغانستان در لعل و سرچنگل برگزار شد. مسئولین این دوگروه سیاسی از ولایت‌های مختلف هزارستان گرد آمده بودند. لعل آبیستن یک تحول بزرگ سیاسی بود. این ولسوالی به عنوان در مغربی، قرار بود دروازه‌ی برادری و سرآغاز وحدت هزاره‌های هزارپاره نیز باشد؛ فضای پر شور و جمعیت پرتحرک لعل آینده‌ی امیدبخشی را نوید می‌داد. سرانجام سران سازمان نصر و پاسدار به تاریخ ۶۷/۶/۱۶ منشور وحدت را با ۱۲ ماده در مسجد مرکز لعل امضا کردند، که در این منشور اتحاد کامل دو گروه سیاسی اعلان گردید.

در مقدمه‌ی منشور ۱۲ ماده‌ای لعل نیز دفاع از اسلام و تداوم مبارزه با استکبار جهانی و فعالیت در چوکات ولایت فقیه را در دستورکار شان قرار دادند. در کنگره‌ی لعل، اتحاد کامل نصر و سپاه اعلان شد، که بعد از تشکیل شورای مرکزی اتحاد، هر دو سازمان نصر و پاسدار مکلف شدند تا عناوین و آرم‌هایشان را از بین ببرند. سرانجام کنگره لعل با سخنرانی صابری، صادقی نیلی، محمد اکبری و صادقی پروانی به پایان رسید.

گردهمایی حصه اول بهسود

سومین کنگره در حصه‌ی اول بهسود ولایت میدان دایر گردید. این بار اما سران گروه‌های سیاسی دیگری مانند مسئولین نهضت اسلامی، سازمان نیروی اسلامی، حرکت اسلامی و نیروی صلح نیز اشتراک کرده بودند و گام‌های وحدت طلبی را استوارتر برداشتند. سه روز را باهم بحث کردند. در نتیجه سازمان نیروی اسلامی و نیروی صلح به داعیه‌ی وحدت طلبی نصر و پاسدار پیوستند. سایر گروه‌های سیاسی حمایتشان را اعلان کردند، اما پیوستنشان را در نشست بعدی موکول کردند، در این گیردهمایی اعضای شورای مرکزی اتحاد نیز تعیین گردید.

گردهمایی جاغوری

به تاریخ ۱۳۶۷/۹/۸ کاراوان شورای مرکزی اتحاد به طرف جاغوری حرکت کردند. روز به روز به این کاراوان افزوده می‌شدند و امیدها بیش‌تر، در گردهمایی بزرگ و تاریخی جاغوری گروه‌های سیاسی بیش‌تری در این کنگره شرکت کردند که عبارت بودند از:

- سازمان نهضت اسلامی افغانستان
- جبهه متحد انقلاب اسلامی افغانستان
- حرکت اسلامی افغانستان
- سازمان نصر افغانستان
- پاسداران جهاد اسلامی افغانستان.

در این گردهمایی سران گروه‌های که در بالا ذکر شد، پیمان اتحاد را به تصویب رساندند. در امضای این پیمان اқشار مختلف ولسوالی جاغوری و موسفیدان و بزرگان نیز اشتراک کرده و در پای پیمان نامه‌ی اتحاد امضا کردند. در این گردهمایی تعییناتی را به وجود آوردند که اعضای شورای مرکزی اتحاد نیز تعیین گردید و بامیان را به عنوان مرکز کنگره سرتاسری انتخاب کردند.

گردهمایی بامیان و امضای میثاق وحدت

در آستانه‌ی برگزاری گردهمایی وحدت در بامیان امام‌خمینی از دنیا رفت، چهل روز جامعه‌ی هزاره شیعه مذهب عزادارد بودند، اما کنگره به‌تاریخ ۱۳۶۸/۳/۲۳ برگزار گردید؛ به سیزده ولایت کشور نامه فرستاده شد. نفس‌گیر، طولانی و حیاتی بود. هفت الی نه روز به درازا کشید، در هفت روز شانزده جلسه دایر کردند تا میثاق وحدت را در بیست ماده به تصویب رساندند و حزب وحدت اسلامی افغانستان شکل گرفت. بعد از تأسیس آن هیئت‌ی به رهبری عبدالعلی مزاری تعیین کردند تا پیام و برنامه حزب وحدت را به خارج از کشور و خصوصاً به ایران و پاکستان برسانند تا در آنجا نمایندگی‌های واحد تحت نام حزب وحدت ایجاد شود؛ حزب وحدت عملاً اعلان موضع کند؛ به امور مهاجرین رسیدگی صورت گرفته و کمک‌های بیرونی را جلب کند. کادرهای بیرون را در حزب وحدت دعوت کنند.

کنگره‌ی بامیان

درسال ۱۳۷۰ کنگره تاریخی حزب وحدت اسلامی افغانستان در ولایت بامیان برگزار گردید که ۳۱۱ نفر از تمام گروه‌های سیاسی جامعه‌ی شیعه‌اشتراک کرده بودند. در این کنگره اوضاع جاری کشور به بحث گرفته شد و موضع سیاسی حزب و وحدت در برابر حوادث جاری مورد ارزیابی قرار گرفت.

در این کنگره عبدالعلی مزاری به‌عنوان دبیرکل حزب وحدت اسلامی افغانستان انتخاب گردید، درحالی که خود او در بامیان حضور نداشت؛ در حوت ۱۳۶۸ به حیث رییس هیأت حزب وحدت به پاکستان و از آنجا به ایران رفت. مزاری با مشکلات فراوان ولی موفق شد که حزب وحدت را در ایران مطرح کند و در سال ۱۳۷۰ به افغانستان برگردد. در مسیر برگشت با کمین دشمن برخورد که برای مدت‌ها به طور لادرک خود و کاران همراهش گم بود، به حدی که کسی نمی‌دانست که آیا مزاری زنده است یا خیر و اگر زنده است در کجا.

عبدالعلی مزاری که در غیاب خود از سوی اکثر مردم و همقطاران خود به عنوان دبیر کل حزب وحدت انتخاب شده بود، به گواهی واقعیت‌های عینی و قرائین تاریخی با آگاهی ای که از بافت‌های اجتماعی میان هزاره‌ای و شناختی که از تاریخ افغانستان به‌گونه خوانشی و تجربی داشت، هزاره‌ها را در کل از مغاک فراموشی به میدان سیاست کشاند تا آنجا که در دهه‌ی هفتاد، این قوم در مقاومت‌ها و رشادت‌های شان علیه استبداد و انحصار، نشان داد که به فعال‌ترین مردمان حاضر در مرکز بازی سیاسی کشور (کابل) بدل شده است. او برای اینکه هزاره را به صحنه‌ی سیاست بیاورد، با بازیگران سیاسی محلی، قومی و منطقوی از هر دری در آمد و با هر زبانی سخن گفت. او در عین حالی که کاراکتر یک رهبر قاطع و مصمم را در خود داشت، در بسیاری موارد، هنگام ضرورت، برای خیر مردمی و منافع عامه انعطاف‌های هوشمندانه‌ای نیز از خود نشان می‌داد. تنها چیزی که در باور سیاسی او غیرقابل معامله بود، «منفعت و خواست مردمش» بود. او با رویکرد وحدت‌خواهانه و داعیه‌ی عدالت‌طلبانه‌ای که در سیاست خود پیش گرفت، نه تنها صدای هزاره‌ها را بلند کرد، که فریاد محرومیت همه‌ی اقوام محروم در تاریخ افغانستان شد.

مزاری روی احیای هویت هزاره‌ها که بیشتر از طریق فعالیت فرهنگی ممکن است، نیز اقدام‌های دور اندیشانه‌ای را روی دست گرفت؛ کارنامه‌های درخشان سیاسی- فرهنگی و اجتماعی از خود به یادگار گذاشت که دست آوردهای علمی-فرهنگی و سیاسی امروز ما مدیون حزب وحدت عبدالعلی مزاری است، اما داعیان امروزی عبدالعلی مزاری نه تنها کاری برای هزاره‌ها نکردند که جامعه هزاره را به مصیبت‌های بزرگ فرهنگی-سیاسی و اجتماعی رو برو کرده است.

در سال ۱۳۷۳ کنگره حزب وحدت اسلامی افغانستان در کارته سه کابل دایر گردید، عبدالعلی مزاری بار دیگر به عنوان دبیرکل حزب وحدت انتخاب گردید که سرانجام در ۲۳ سنبله سال ۱۳۷۳ حزب وحدت به دوشاخه جدا شد: حزب وحدت به رهبری مزاری و حزب وحدت به رهبری محمد اکبری. اکبری انتخاب مجدد او را به عنوان دبیرکل حزب وحدت قبول نکرد؛ در صورتی که محمد اکبری از اول تا آخر میثاق‌ها و قطعنامه‌های وحدت را امضاکرده بود. اکبری جزو کسانی بود که

حزب وحدت؛ از تکوین تا فروپاشی



پاشید و آقایان استاد محقق، دانش، فیاض، عرفانی، محقق افشار و ناطقی عینک از خلیلی ناراحت شدند و راه جدا گانه‌ای در پیش گرفتند که بعدها استاد عرفانی یک حزب ساخت و محقق حزب دیگر، ولی حزب اصلی وحدت مزاری به خلیلی ماند.

دوم-وقتی خلیلی در حزب وحدت تغییرات به‌وجود آورد، این حزب دچار تشمت و پراکندگی شد و ستون اصلی حزب وحدت شکست. دیگر این جریان سیاسی قدرت عمل و انسجام قبلی را نداشت تا در برابر دشمن موضع جدی بگیرد. سانحه هوایی بامیان که برخی از کادرهای حزب وحدت را نیز شامل می‌شد، به‌صورت مرموز اتفاق افتاد. مهره‌های مهم نظامی حزب وحدت مانند شفیع از بین برده شد که نتیجه این دیگرگونی‌ها باعث سقوط بامیان و انهدام شکوه و غرور سیاسی هزاره‌ها و تخریب شاهکار تاریخی بودا به-دست طالبان بود.

برای جمع شدن گروه‌های مختلف سیاسی-فرهنگی هزاره‌ها زیر چتر وحدت تلاش کرده بود، اما در این کنگره رهبری عبدالعلی را نپذیرفت و در لباس یکی از مخالفین سرخست حزب وحدت اسلامی افغانستان ظاهر شد.

فروپاشی حزب وحدت

بعد از شهادت عبدالعلی مزاری در ۲۲ حوت سال ۱۳۷۳ ابتدا استاد خلیلی در پاکستان به‌عنوان سرپرست حزب وحدت از سوی صادقی پروانی، داکتر طالب و سلیمان یاری انتخاب شد. این انتخاب در حالی صورت‌گرفت که خلیلی از مخالفان حزب وحدت بود. هماهنگ با حرکتی‌ها نامه‌ای به خامنه‌ای فرستاده بودند که جلو شکل‌گیری حزب وحدت گرفته شود. خود خلیلی به مشوره ایرانی‌ها از عبدالعلی جدا شد و در کنار حزب وحدت، «سازمان نصر نوین» را علم کرد. این در حالی بود که؛ مصارف سازمان نصر نوین را «آی اس آی» پاکستان پرداخت کند. این همکاری پاکستان با آقای خلیلی بخاطر ناتوان کردن حزب وحدت شکل گرفته و جنرال حمید گل در تبنانی با حکمتیار کوشش داشت این جریان را با حمایت مالی و سیاسی خویش در مقابل حزب وحدت بسازد که در رأس آن خلیلی باشد.

عامل دیگری که خلیلی به‌عنوان سرپرست حزب وحدت انتخاب گردید، دخالت آقای حکمتیار نیز پررنگ بوده است. وقتی شهادت عبدالعلی در رسانه‌ها نشر می‌شود آقای حکمتیار با اعضای حزب وحدت در پاکستان به تماس می‌شود که خلیلی باید به‌عنوان سرپرست حزب وحدت اسلامی افغانستان انتخاب گردد. رهبریت جامعه هزاره را خلیلی به دوش بگیرد. هنگام شهادت مزاری خلیلی به پاکستان بود و بعد از شهادت او به مزار آمد.

خلیلی بعداً در بهار ۱۳۷۴ در شهر مزار، رسماً به‌عنوان دبیر کل حزب وحدت انتخاب گردید، در حالی که در بین اعضای حزب چندان طرف دار نداشت؛ همه مخالف او بودند. تنها سید عباس حکیمی، سید اغلارحمتی و سجادی طرف دار خلیلی بودند. محمد محقق، عرفانی، پروانی و.. رابطه خوبی با خلیلی نداشتند و هر کدام ادعای رهبری حزب وحدت را داشتند.

یکی از دلایلی که خلیلی به‌عنوان دبیرکل حزب انتخاب گردید، از ارتباط خوب وی با پاکستان و آقای حکمتیار می‌باشد که بی تأثیر نبوده است. از سوی دیگر پول حزب وحدت که مزاری جمع آوری کرده بود، به دست آقای خلیلی بود و سایر اعضای حزب وحدت این امکان مالی را نداشتند. هراس این وجود داشت که خلیلی با امکانات مالی‌ای دست داشته‌ی خود حزب جدیدی را بسازد. محمد محقق از کاندید شدن صرف نظر کرد و دیگران ناگزیر شدند تا خلیلی را به‌عنوان دبیرکل حزب انتخاب کنند.

اما واقعیت این است که بارفتن مزاری و آمدن خلیلی در رأس، گور حزب وحدت نیز کنده شد؛ چراغ داعیه‌ی عدالت‌خواهی هزاره‌ها خاموش گردید، تحقیر و سرکوب تاریخی بار دیگر دامن گیر هزاره‌ها شد، اقتدار کوه بابا به زمین خورد و اتحاد سیاسی این قوم از هم پاشید. از جمله دو اتفاق مهمی که به دست خلیلی افتاد، همچون دو عامل مهم باعث بحران و فروپاشی انسجام و قدرت هزاره‌ها گردید.

یکم: وقتی خلیلی پایگاه حزب وحدت را از مزار به بامیان انتقال داد، با خیال راحت تر می‌توانست صلاحیت اجرایی خیلی از کارها را به‌گونه سلیقه‌ای به خود بدهد. در سال ۱۳۷۶ در حزب تعیینات جدید به وجود آورد؛ با آوردن این تغییرات اما اتحاد سیاسی هزاره را از بین برد، ستون حزب وحدت را شکستاند، اتحاد که به قیمت خون هزاران انسان هزاره و رهبرشان مزاری به‌دست آمده بود، یک شبه از هم

بعد از شهادت عبدالعلی مزاری

در ۲۲ حوت سال ۱۳۷۳ ابتدا استاد

خلیلی در پاکستان به‌عنوان

سرپرست حزب وحدت از

سوی صادقی پروانی، داکتر

طالب و سلیمان یاری انتخاب

شد. این انتخاب درحالی

صورت‌گرفت که خلیلی از

مخالفان حزب وحدت بود.

هماهنگک با حرکتی‌ها نامه‌ای به

خامنه‌ای فرستاده بودند که جلو

شکل‌گیری حزب وحدت گرفته

شود. خود خلیلی به مشوره

ایرانی‌ها از عبدالعلی جداشد و

در کنار حزب وحدت، «سازمان

نصر نوین» را علم کرد. این در

حالی بود که؛ مصارف سازمان

نصر نوین را «آی اس آی» پاکستان

پرداخت کند. این همکاری

پاکستان با آقای خلیلی بخاطر

ناتوان کردن حزب وحدت شکل

گرفته و جنرال حمید گل در

تبنانی با حکمتیار کوشش داشت

این جریان را با حمایت مالی و

سیاسی خویش درمقابل حزب

وحدت بسازد که درراس آن

خلیلی باشد.

فروپاشی و بی‌زبانیِ یک تجربه



کعبه روح الله ققنوس

درویش علی خان هزاره، حاکم محلی هرات، در ۱۱۶۳ هجری برابر با ۱۱۲۰ خورشیدی توسط احمدشاه دزانی (ابدالی) به حاکمیت محلی هرات منصوب و فقط چند ماه بعد خلع می‌شود. احتمالاً او نخستین نشانه‌ی طرد و حذف هزاره‌ها و سرآغاز فرآیند فاجعه‌بار کنونی باشد،

فرآیندی که نشان می‌دهد هزاره‌ها رفته رفته به موضوع اصلی حاکمیت قومی و ابژه‌ی تردیناپذیر طرد قرار می‌گیرند. بررسی توالیِ طرد-فاجعه طی این ۲۷۵ سال، یعنی قریب به سه قرن، تلاش وافر و تأمل عمیق می‌طلبد.

هزاره‌ها تنها قربانی این نظام نبودند؛ سایر اقوام از تاجیک‌ها، ازبک‌ها و اقلیت‌های هندو و اسماعیلیه نیز قربانی شدند. اما تمایز هزاره‌ها با دیگران در این بود که هزاره‌ها به‌عنوان موضوع اصلی طرد و حذف قرار گرفتند. دولت هزاره‌ها را به عنوان دشمن اصلی تعریف کردند و با پشتوانه‌ای ایدیولوژی مذهبی-قومی طرد، نسل‌کشی و بردگی آن‌ها را تا مرز نابودی مطلق آن‌ها پیش بردند. افزون بر این، همذات‌پنداری مذهبی نیز میان دولت و هزاره‌ها وجود نداشت تا از شدت نگاه نفرت‌بار و چیرگی حسنِ قساوت نسبت به آنان فروکاهد. با وجود این تفاوت، اما نقطه‌ی مشترکی وجود دارد که همه‌ی مردم افغانستان را دربر می‌گیرد: غیاب مردم از عرصه‌ی سیاست. غیاب مردم را می‌بایست در مقام امکان استعلایی یا متافیزیک فاجعه فهم کرد؛ البته متافیزیکی که با گام‌های عینی و تاختن روی تن مردمان مکزتر بساخته شده است. غیاب فاجعه‌باری که در پُری و خشنودی تاریخی‌اش مستقیماً به مرگ انسان و انحطاط انسانیت منتهی گردید. اما اگر نتوان این حقیقت را با شواهد تاریخی اثبات نمود، در حدّ یک شعار تنزّل می‌کند و فاقد محتوا و تأمل‌ناشده رها می‌شود. پس می‌کوشم به مدد واقعیت‌ها به اثبات آن بپردازم. این غیاب از دو طریق آشکار می‌گردد، یا، دو دلیل عینی برای اثبات و رؤیت‌پذیری آن وجود دارد: ۱- غیاب مردم در شیوه‌ی انتقال قدرت، ۲- جنگ‌ها.

۱- از زمان احمدشاه ابدالی تا دوران جمهوری داوودخان نحوه‌ی انتقال قدرت به صورت موروثی است. جمهوری داوود و حکومت خلقی‌ها و پرچمی‌ها و هم‌چنین حکومت مجاهدین هرچند با اجماعی از نمایندگان مردم شکل می‌گیرد؛ با این وجود، تک‌قومی و تک‌صدایی‌بودن قدرت=حکومت هم‌چنان به عنوان جوهره‌ی آن حفظ گردید. همین جوهر پس هولناک در امارت اسلامی طالبان نیز با تکیه بر مذهب بار دیگر احیاء و تثبیت شد. باری، سلطنت در مقام صورت نوعی حکومت و نه الزاماً سیاست‌در اساس بر غیاب مردم بنا می‌شود. از این‌رو، عینیت صورت مذکور در جامعه‌ی مرکب از اقوام و مذاهب گوناگون محتوای به غایت خونبار یافت. لوازم منطق طرده‌امری دور از انتظار نبود؛ و سیر متوالی فجایع ضرورت درونی آن را نشان می‌داد. از سویه‌ی متفاوت، تاخوردن این صورت بر ماده‌ی ناهمسان، گواه انضمامی بر مرگباربودن آن و نیز برهان قاطع بر ضرورت اجتناب از آن بود. ماده‌ی ناهمسان ضرورتاً شکلی کلی و معقول از حکومت می‌طلبد؛ اما این انتظار عقلی تحقق نیافت و بل نفس سیطره‌ی صورت سلطنتی از قدرت و حکومت بر بستر جامعه‌ای ناپرسا، فهم محتوا و لوازم تاریخی آن را ناممکن می‌ساخت و از این‌رو، پرنسش و احساس اجتناب از آن در هیچ ذهن و جانی ریشه نگرفت. در نهایت، هراندازه این صورت می‌خواست خود را بر ماده‌ی ناهمگون غلبه دهد و از حیات‌اش پاسداری کند، بر خلق فاجعه‌ی بیشتر نیازمند بود، و در امتداد آن جامعه بیشتر در مُرداب کین و قساوت و نادانی غرق می‌شد.

۲- جنگ‌ها: جنگ‌ها ماهیت دردناک دارند. زیرا از یکسو با حضور مردم به عنوان فاتح، قهرمان و تصمیم‌گیرنده مواجهیم، از سوی دیگر مردم به عنوان مغلوب، مطرود و منقاد ظهور می‌کنند. سویه‌ی دردناک حضور وارونه‌ی مردم، تنها در این نیست که توسط جنگ‌ها قتل‌عام و آواره می‌گردند و تمام هستی آن‌ها غارت می‌شود، بل همان مردمی که در جنگ شرکت می‌کنند و به عنوان فاتحان ظهور می‌نمایند، در حقیقت ابزار منقاد حاکمان و قدرت‌ خاندانی قرار می‌گیرند. چرا که آن‌ها با تطمیع، انحراف ذهنی و ایدیولوژی، همذات‌پنداری‌های غیرمنطقی قومی و مذهبی و یا حتی با ترس و تهدید وارد جنگ می‌شوند و در رکاب شاهان و راکت‌باران تاریخ در حذف دیگران کمر می‌بندند. صورت انضمامی قضیه‌جنگ مردم علیه مردم بود. نتیجه‌ی هولناک و دهشت‌آور این بازی نیز حقارت و مرگ مردم. به کزات آشکار شده است که سهم و نتیجه‌ی جنگ‌ها برای مردم هیچ بوده و تأثیری بر حیات و آگاهی سیاسی آن‌ها نداشته است.

چه مردمانی که با دیگران می‌جنگند و قهرمان باقی می‌مانند چه آنان که مغلوب می‌شوند، هر دو ستمدیده‌اند. با این وجود، فرآیند مذکور در آغاز دهه‌ی ۶۰ با یک منطق جدید و متضاد مواجه می‌شود: منطق عدالت و برابری. زیرا هزاره‌ها به میان متوجه می‌شوند که اساساً دیگران موجودیت آن‌ها را قبول ندارند. سه قرن طرد-فاجعه، به شکل نظاممند و نهادی تدبیر و اجرا می‌شود. در مقابل، هزاره‌ها نه اجازه و امکان حضور در درون نظام و نهاد دولت را دارد-برای ایجاد تغییر در نظام سیاسی یا حداقل کاستن ابعاد فاجعه- چرا که عامداً از جانب آن طرد می‌گردند، و نه در بیرون از قدرت و در درون صاحب یک نظام و نهاد است. طرده‌شدن از نهاد رسمی دولت=قدرت و فقدان نهاد در درون، هزاره‌ها را بیش از پیش به‌طور برهنه در معرض فاجعه وامی‌نهد.

از این‌رو، ضرورت تاریخی ایجاب می‌نمود که هیچ راهی رهایی برای هزاره‌ها و یا دست‌کم، برای کم‌کردن ابعاد فاجعه، جز ایجاد "نهاد" در درون نیست. نهاد به دو دلیل، سرآغاز رهایی و تبلور عقل تاریخی هزاره‌ها محسوب می‌شد: ۱- هزاره‌ها فقط از طریق نهاد می‌توانستند علیه دولت-قدرت مقاومت نمایند و واجد زبان و خواست و مطالبات تاریخی خویش باشند، ۲- هزاره‌ها تنها از طریق نهاد قادر بودند جامعه‌ی متشتت، نگاه‌های سرگردان و خواست‌های پراکنده و بدون قدرت را سامان بخشند.

تشکیل حزب وحدت اسلامی با کوشش‌های سخت و تدبیر دوران‌ساز شهید مزاری، تحقق این سامانه بود، سامانه‌ی که از یکسو تشتت و آشوب درونی را وحدت می‌بخشید، و از

ویژنامه وحدت	
جوش	
سال اول، شماره ۴۴، شنبه، ۲۳ ثور ۱۳۹۶،	
۳ می ۲۰۱۷	

سوی دیگر، به‌طور نهادمند علیه دولت=قدرت برمینای عدالت و برابری، مقاومت را خلق کرد. از آغاز تشکیل حزب وحدت اسلامی افغانستان تا پایان امارت طالبان را باید دوره‌ی "وحدت" و "مقاومت" در نظر گرفت. از همین‌جا آشکار می‌شود که حزب وحدت با دو مسأله‌ی به غایت دشوار مواجه بود: ۱- وحدت در درون؛ زیرا ایجاد وحدت میان حرکت‌های منافقانه و نگاه‌های متفرّق و احزاب و جامعه‌ی به‌شدّت پراکنده از طریق طرح یک ایده‌ی تاریخی واحد-ایده‌ی عدالت- دشوار بود (جنگ‌های داخلی احزاب شیعی از همین منظر قابل فهم و نقد است)، ۲- مقاوت علیه‌ی دولت-قدرت؛ که هم‌چنان بر منطق طرد استوار بود و روی لولای تبعیض و فاجعه می‌چرخید. لذا این دوره منطقاً یک بررسی و تأمل جداگانه می‌طلبد. اما با بررسی سطحی، عجولانه و محض برای آشنایی کلی و کسب اطلاعات، این دوره غیرقابل درک باقی می‌ماند.

پس از طالبان نیز هزاره‌ها با همان دو مسأله‌ی فوق- وحدت و مقاومت- درگیراند. مسأله‌ی ما همان مسأله است؛ اما در این برهه دو رویکرد متفاوت و بل متضاد وجود دارد: ۱- وحدت و مقاومت از منظر و مسیر حزب-نهاد، ۲- وحدت و مقاومت از طریق بسیج مردمی، اعتراض خیابانی و شورش‌های مدنی، که در مقاومت هشتاد دانشجوی علوم اجتماعی علیه نظام آموزش، جنبش تبسّم علیه نسل‌کشی و جنبش روشنایی علیه تبعیض نظاممند ظهور یافت. این دو قطب، تاکنون همدیگر را "نفی" کرده است. اما باید توجه داشت که با التفات به وضعیت تاریخی هزاره‌ها، اگر این تضاد، تضاد منافع افراد، احزاب و در اصل بازی قدرت باشد، به‌یقین، گواه این حقیقت خواهد بود که "نفی اطرد" درونی شده است. این‌بار هزاره‌ها نه از بیرون و از سوی دولت، بل خود از طریق منازعات درونی به حذف و رفتن به حاشیه‌ی قدرت کمک می‌کنند. اما اگر این تضاد، تضاد یک نحوه تفکر و خواست با کل وضعیت موجود و جدّیت رویارویی با آن است- که البته حدوث این تفکر را نباید غیرقابل نقد تلقی کرد- باید آن‌را مورد پرسش و تأمل قرار داد.

احزاب=نهادهای هزاره‌ها، پس از طالبان و از ابتدای تشکیل دولت جمهوری، جامعه را به جزایر کوچک مبدل ساختند؛ به جای تداوم وحدت قدرت‌مند قبل از دوره‌ی جدید، مردم را قصابی کردند و واحدها و وحدت‌های کوچک خلق نمودند. از این‌رو، این شکل از ایجاد وحدت، به واقع، سویه‌ی دیگری تشتت و آشوب بود و هست. به هر روی، اگر نهادها در ایجاد وحدت درونی تاحدودی موفق بودند؛ اما در رویاروی با منطق طرد و نقد دولت ضعیف عمل کردند. در مقابل، جنبش روشنایی، هنوز وحدت درونی را شکل نداده است؛ اما در رویارویی با دولت و منطق طرده‌یک منطق و افق رادیکال را دنبال می‌کند. از جانب دیگر، می‌توان گفت ایده‌ی جنبش یک ایده‌ی تاریخی و اصیل علیه منطق طرد می‌باشد؛ اما نحوه‌ی تحقق این ایده سزاوار نقد و بررسی می‌باشد. از آن طرف، احزاب و نهادهای درونی، بر یک ایده‌ی اساسی تکیه نزده بودند؛ اما در عمل دستاوردهای هرچند کوچک اما مثبت داشته‌اند. بنابراین، آیا موجودیت هزاره‌ها از حیث درونی، میان تحقق ذهنه‌و فروپاشی عینیه‌یا فروپاشی ذهنه‌و تحقق عینه‌در حال انحطاط و ویرانی است؟ با توجه به خواست تاریخی و یا ایده‌ی مرکزی حزب وحدت قبل از دوره‌ی جدید، اکنون سرنوشت این اید- ایده‌ی عدالت- با دو مقومّ وحدت و مقاومت در چه موقفی قرار دارد؟ حضور کنونی هزاره‌ها در نهاد دولت، یک حضور نهادی و از کانال احزاب صورت گرفته است. پس ضرورت دارد بررسیم این حضور تا چه اندازه در تصمیم‌های سیاسی عمیق و مؤثر بوده و تا چه اندازه عقیم و سترون؟ از طرفی، با کدام معیار باید آن را مورد داوری و تأمل قرار داد؟ با کدام معیار باید ایده و سازوکار عملی جنبش را بررسی نمود و اندیشید؟ اگر عقلانیت سیاسی و عدالت‌طلبی را کنار بگذاریم، آیا می‌توانیم نهادها را نه با ایده بل با عملکرد و دستاوردهای آن‌ها مورد قضاوت قرار دهیم، و به وژان آن، جنبش را نیز نه با واقعیت بل تنها با ایده‌ی آن مورد تأمل قرار دهیم؟ مقصود از عقلانیت چیست؟ کدام دستاورد و کدامین ایده؟ آیا می‌توان چیزی را با خودش سنجد؟

مزاری ابتدا با آشوب و تشتت درونی از یکسو و با منطق طرد نظاممند از سوی دیگر مواجه می‌گردد. آشوب را به وحدت می‌رساند و وحدت را تکیه‌گاهی برای مقاومت مبدل می‌نماید. این دوره، نیازمند بررسی جداگانه تحت سه مقوله‌ی مرتبط به هم‌اند: ۱) آشوب، وحدت، ۲) مقاومت. پس از طالبان دو واقعیت کلی وجود دارد: احزاب=نهادها و جنبش. احزاب متکی به قدر هستند؛ یک زبانی و یک چشم دارند؛ رهبران تمام هویت احزاب برمی‌گردد به شخصیت رهبران. این این‌همانی بدان دلیل است که احزاب واجد یک هیئت مونارشیک‌اند و هیچ صدا و اراده‌ی متفاوتی درون آن شکل نگرفته و نمی‌گیرد. به همین سبب، احزاب به‌واقع، غیرسیاسی‌اند، و همان‌طور‌که گفته شد احزاب به دلیل سرشت مونولوگ و مونارشیک، از ایده برخوردار نیست و نمی‌تواند باشد، پس باید احزاب=رهبران را با توجه به دستاوردهای آنان مورد پرسش قرار داد. بدین ترتیب، دو مقوله در این‌جا اهمیت دارد: ۱) رهبران و ۲) دستاوردها.

اما بررسی جنبش متفاوت است؛ چرا که هم ایده‌ی آن مورد پرسش است و هم واقعیت و عملکرد آن. بی‌شک جنبش برخوردار از ایده است؛ اما دقیقاً به دلیل حدوثو تحقق ایده، هم خود ایده مورد پرسش است- از این حیث که تا چه اندازه خودآگاهانه است و چگونه می‌بایست بدان اندیشید- و هم عملکرد و گام‌های انضمامی جنبش که شدیداً مورد نقد واقع شده است. اما فصل تمایز کننده‌ی جنبش از نهادها- یا دو نوع رویاروی با منطق طرد- این است که جنبش بی‌واسطه است و نهاد باواسطه. دقیقاً به همین دلیل جنبش هیچ عضوی ندارد، همگان می‌توانند بالقوه و بالفعل عضو آن باشند، و هیچ صدای فردی واحدی در آن حاکم نیست و منطقاً نباید باشد. بنابراین، هرودی این باواسطگی و بی‌واسطگی رویاروی با منطق طرده‌محل پرسش و تأمل است. اما بی‌واسطگی یعنی مقاومت از طریق بسیج مردمی و اعتراضات مدنی و غیرنهادمند مشخصه‌ی اصلی جنبش به‌شمار می‌آید. از جانب متفاوت مسأله‌ی جنبش در قدم نخست نقد قدرت بود. بی‌تردید قدرت به‌طور کلی منبع اصلی اشکال گوناگون فساد است. حال باید دید جنبش چگونه مسیر نقد قدرت را می‌پیماید. با ترسیم این ابعاد و حرکت روی چنین خطوطیه‌می‌توانیم از تقدیر معاصر خویش بپرسیم. من سعی نمودم شمایی کلی از صورت معقول حزب وحدت در دوران شهید مزاری ارائه دهم. به‌طور خلاصه، مسأله جنبش عدالت‌خواهی هم قدرت بود و هم عدالت. مزاری به خوبی می‌دانست و در تجربه‌ی بی‌بدیل سیاسی‌اش نشان داد که نمی‌توان بدون قدرت به عدالت رسید، اما قدرت عاری از عدالت را نیز بی‌معنا، تاریک و فاجعه‌بار می‌دید. او برای رسیدن به قدرت به مردم تکیه نمود و برای اجرای عدالت‌علیه نظام استبدادی مقاومت کرد. حزب وحدت هیئت ارباب-رعیتی نداشت. اما اینک، جهان ستمدیده منحط گردیده و فروپاشیده است. ما به دوران قبل از مزاری پرتاب شده‌ایم. اکنون قدرت‌طلبی و عدالت هردو به بحران و بن‌بست مواجه شده است. نه استراتژی خاصی برای مشارکت در قدرت وجود دارد؛ چرا که احزاب منفعلانه در سایه‌ی چین‌های تصمیم دیگران حرکت می‌کنند، و نه توانی برای اجرای عدالت وجود دارد؛ زیرا روح خصومت بر ارواح حکومت می‌کند. احزاب به اقلیتی یک‌صدوی وفاداره‌دلخوش‌اند و تمام مردم را به آن‌ها تقلیل داده‌اند، جنبش روشنایی نیز تاکنون خواست عدالت را به مدّاحی بدل نموده و مقابله با قدرت هنوز ایهامات روشنی و درونی فراوانی دارد. این دوگانگی درونی، هزاره‌ها را از درون می‌دزد و بیشتر در معرض طرد قرار داده است. تجربه‌ی وحدت اینک فروپاشیده و بی‌زبان شده است؛ نه زبانی برای هم‌سخن‌شدن با مردم و نه زبانی برای نقد قدرت استبدادی. هزاره‌ها هنوز هم دچار یک حقارت تاریخی-درونی است. از این‌رو، نمایش‌های پوپولیستی رهبران اصلاح‌ناپذیر چیزی جز تئاتر حقارت و سترونی و درماندگی نیست. در پایمان می‌باید گفت هزاره‌ها هنوز در جبهه‌ی جنگ قرار دارد و وضعیت کنونی برای آن‌ها یک وضعیت جنگی است؛ لذا به ضرورت تاریخی باید به احیاء تجربه‌ی وحدت بازگشت، امری که ندای قلبیِ همگان می‌باشد.



چراغ	
ویژنامه وحدت	
۴	سال اول، شماره ۴۴، شنبه، ۲۳ ثور ۱۳۹۶، <div>۳ می ۲۰۱۷</div>

مجله وحدت در سال ۱۳۹۶



کَهِ اسد بودا

خلیلی پاشنه آشیل اعتراضات سیاسی هزاره‌ها در دوران کنونی است. خلیلی ماشین اخته‌سازی حکومت درمیان هزاره‌ها است. او یک اخته‌ی سیاسی است و با حلقه از اختگانی که در اطرافش گرد آمده‌اند، رویای اخته سازی تمام جامعه هزاره را در سر دارد و برای تحقق آن تلاش می‌کند. خلیلی استاد تبدیل کردن اشک گرم مردم به آه سرد است و در سراسر حیاتِ سیاسی‌اش در برابر «تصمیمِ جمعی» به حیث عامل خنثاساز عمل کرده است.

درست همان‌گونه که سیاست در کشور ما یک شکل هندسی متشکل از اضلاع قومی است، فضاهای مسکونی در کابل نیز ساختار قومی دارند. بافتار و ریختار قومی شهر تا آن حد تعین/ قطعی است که نه‌تنها مردم عادی، بلکه رهبران سیاسی و مقاماتِ عالی‌رتبه‌ی دولتی که دارای انواعی گارد محافظتی و خدم‌وحشم هستند، تنها در مناطقی که تراکم قومی‌شان در آن زیادترند، می‌توانند بودسو- باش داشته باشند. نخستین دیوار امنیتی کابل، دیوار قومی است. یکی از رهبرانی که به لحاظ کردار، گفتار و پندار هرگز به منافع جمعی هزاره‌ها پایبندی نشان نداده، اما ساختار سیاسی- قومی شهر او را نیز ناگزیر می‌سازد که جابه‌جایی مکانی‌اش از محدوده‌ی تراکم جمعیتی هزاره‌ها فراتر نرود، «محمدکریم خلیلی»، رهبر حزب وحدتِ اسلامی افغانستان و «معاون دوم رییس‌جمهور» است. او پیش‌ازاین در کوچه شماره ۶ کارته‌سه خانه داشت؛ خانه‌که در آن مزارِی حدود دو سال و هشت ماه، در سخت‌ترین شرایطِ تاریخی، هزاره‌ها را رهبری می‌کرد. اکنون، اما خلیلی، از خانه مزارِی، به کوچه شماره ۱۰ کوچیده است، شاید به این سبب که دیگر دوست ندارد در جایی زندگی کند که یاد و خاطره مزارِی و مقاومتِ غرب کابل را با خود دارد و شاید هم‌پایله‌های دولتی‌اش او را ناگزیر کرده آنجا را ترک گوید. کوچه شماره ۱۰، سرک کابل پل سرخ را به سرک دارالامان، پیوند می‌زند. ازنقطه‌نظر جامعه‌شناختی، به‌ویژه جامعه‌شناسی‌شهری، سرک‌ها و راه‌ها را می‌توان بازتاب‌های پیونداجتماعی دانست. اگر دولت‌های افغانستان در طول تاریخشان همواره کوشش کرده‌اند راه‌های هزاره‌جات را مسدود و بسته نگه دارند، دلیل اصلی آن شاید این بوده است که هیچ‌گونه پیوند اجتماعی میان خود و این مردم احساس نمی‌کرده‌اند. راه‌ها جابه‌جایی شهروندان را رخدادپذیر می‌سازند و جابه‌جایی اشیا که مهر و نشان اجتماعی/ اقتصادی را بر پیشانی دارند و یا در آینده خواهند داشت، از خلال راه‌ها انجام می‌شوند. به سخنی دقیق‌تر اگر بخواهیم تصویر انضمامی «تخیل اجتماعی پیوند» و «پیوند تخیلی اجتماع» را به‌صورت دیداری واکاوی نماییم، راه‌ها چنین واکاوی‌ای را امکان‌پذیر می‌سازند. اما، درست برعکس راه‌ها که سیمای ماتریالیستی «تخیل اجتماعی» پیوند انسان با انسان و انسان با طبیعت‌اند، «درها» و «مرزها» نگره‌های «تخیل فاصله» و به بیان روسو «خط‌کشی شیدانه به دور قطعه‌ای از زمین» به‌منظور مالکیتِ شخصی و ایجاد قلمرو «ورود جمع‌مردم ممنوع» هستند. درها و مرزها شکل بخشیدن به امر بی‌شکل و نشان محدودیت‌هایی هستند که در آنجا آدمی می‌ایستد و یا باید بایستد. کوچه شماره ۱۰، تا مدت‌ها همچنان نماد عینی و مادی تخیل پیوند بود و سرک اصلی، شلوغ و پر از سرو و صدای پل سرخ را به سرک دارالامان، که در یک‌سوی آن مدرسه شیخ آصف، نماد ایدیولوژی بنیادگرایی شیعی/ ولایت فقیهی قرار دارد و در سویی‌ی دیگر آن دانشگاه آمریکایی به حیثِ نماد ایدیولوژی سرمایه‌داری/ ضد ولایت فقیهی، پیوند می‌زد. حرکت انسان‌ها و اشیا در متن این کوچه جریان داشت. با تهاجم کوچی‌ها بهسود، چیزهای بسیاری، از جمله کوچه شماره ۱۰ تغییر چهره داد. این کوچه که سال‌ها «تخیل پیوند» بود و حرکت افراد و اشیا در آن صورت می‌گرفت، به «تخیل فاصله» بدل گردید. عسکرها و گاردهای محافظ آقای خلیلی در یک چشم به هم زدن، پیش از آنکه خورشید کابل، این دهشت‌شهر خون و تباهی را ببردو گوید، با ساختن دیوارهای محافظتی و سیم‌های خاردار، راه/ کوچه را به «در» و «پیوند» را به «فاصله» بدل کردند. شاید بتوان «دروازه» ساختن «راه» را نشانه فرمان ایست و مشخص ساختن حریم معاون از مردمی دانست که او با خروج از شانه‌های زخمی و خست‌ه‌ی آنان به این مقام دست یافته است. به اطراف دیوار محافظتی ایستاده بودند، اما دیگر کوچه شماره ۱۰ «در» ساختن راه عمومی توسط خلیلی در منطقه‌ای که اکثریت جمعیت آن را هزاره‌ها تشکیل می‌دهند، بدان مناسبت که اینجا قلمرو شخصی «معاون دوم رییس‌جمهور» است و بنابراین ورود شما ای کسانی که خاکریزهای این منطقه رنگ و بوی خون شما را دارد و در هر وجب آن گوشت و استخوانتان با خاک و سیمان معجون است، ازاین‌پس به این کوچه/ خرگاه خلیلی، ممنوع خواهد بود. ورای این دیوار، و بیرون از این در، از کابل تا بهسود سال آقای کرزی و کوچی‌ها، ولی در محدوده این چهاردیواری که دیوار محافظتی، سیم‌های خاردار و در به‌تازگی ساخته‌شده پیوند آن‌را با دنیای بیرون می‌گسلد، لانه امن معاون دوم رییس‌جمهور است و کسی حق ندارد در حریم حرم او با بگذارد. در اوج تهاجم، درست در زمانی که بهسود در آتش می‌سوخ و آوارگان آن در کوچه‌های تاریک و بدبوی برچی به دنبال سرپناهی می‌بودند، یک شب جمعی از دانش‌آموزانی را دیدم که به نشانه‌ی اعتراض، جلو در و اطراف دیوار محافظتی ایستاده بودند، اما دیگر کوچه شماره ۱۰ «تخیل پیوند» نبود، «تخیل فاصله» بود و عسکرهای خلیلی به دانش‌آموزان معترض اجازه عبور از کوچه را نمی‌دادند و با داستان به ماشه و قبضه، دانش‌آموزان را از دم در و کنار دیوار دور می‌کردند. من احساس می‌کردم که هر آن ممکن است ماشیندار «پیکا»ی سرباز ایستاده بر باروی کاخ معاون، سر یکی از معترضان را سوراخ کند. ازآن‌پس وقتی به این راه بسته نگاه می‌کنم، به عسکری که همه‌جا را زیر نظر دارد، با پیکا آماده شلیک است و به محافظینی که همچون هاله نفوذناپذیر در اطراف در حلقه زده‌اند، همواره عنوان مقاله «صالح جهانگیر» در مورد آقای خلیلی به ذهنم می‌رسد: «مردی برای تمام فصول» و وجدانم از من می‌پرسد، آیا برراستی او مردی است برای تمام فصول؟ بگذارد اندکی به گذشته برگردیم.

در آستانه انتخابات ریاست جمهوری سال گذشته، آقای «صالح جهانگیر» به‌مناسبت گزینش مجدد محمدکریم خلیلی از جانب حامدکرزی به‌عنوان معاون دوم رییس‌جمهور، مقاله‌ای در تحلیل شخصیت و کارنامه‌ی آقای خلیلی نوشت و او را «مردی برای تمام فصول» لقب داد. البته نمی‌توان شیوه‌ی روایت و اسناد تاریخی که آقای جهانگیر به کمک آن‌ها سرگذشت آقای خلیلی را ورق می‌زند، نادیده گرفت. مقاله‌ی او دربردارنده بی‌شمار نکته‌هایی است که دید تحلیلگران معمولی آن‌ها را نمی‌بیند و شیوه‌ی روایت، نحوه‌ی آغاز و پایان آن، به‌رغم نتیجه‌گیری‌های غیرمنطقی نویسنده، به حد کافی جذاب و پرشور است. به نظر می‌رسد از آنجا که آقای جهانگیر احتمالاً روزی - روزگاری یاز و همکار و همدم و همقدم آقای خلیلی بوده، نکات ریزودرشت بسیاری را از زندگی آقای خلیلی آورده است که اکنون نیز، در این قطعی اسناد و منابع و در شرایطی که خلیلی گذشته‌ی خود را یکسره به مفاک فراموشی انداخته است، می‌تواند مار را یاری کند. ادبیات پرشور و گرم او، درباره‌ی شخصیت پریده‌رنگ و سرد خلیلی، به‌نحوی دل‌بستگی و حس نوستالژیک او نسبت به دوران رفاقت او با خلیلی را باز می‌نماید، اما، شگاف‌ها و خلاهای که در این متن میان آن دو گشوده می‌شوند، نشانگر آن است که بازگشت او به دنیای رفاقت با خلیلی ناممکن است و در نتیجه، واژگان و جملات و قطعات گرم این متن نشانه‌های گریز و فاصله از دنیای سرد خلیلی دیده می‌شود. اگر ازنقطه‌نظر تحلیل ادبی متن جهانگیر را آناکاوی نمایم، میان دنیای او و خلیلی شکاف عظیمی دهان گشوده است؛ خلیلی تناقضات درونی‌اش را با ترجمه‌ی اشک و آه جمعی به آه سردِ سیاسی، پاسخ می‌دهد و جهانگیر با ه صلیب کشیدن خویش به میخ واژگان و بدل کردن هستی خویش به جملات و بیان پرشور. اساساً ایده‌ی «مردی برای تمام فصول»، بیش از آنکه به خلیلی واقعی اشاره داشته باشد، به خلیلی آرزویی و پوتوپییایی اشاره دارد، که زمانی نه‌تنها صالح جهان گیر، بلکه بی‌شمار افراد و شاید همه‌ی ما آرزو داشتیم، او «مردی باشد برای تمام فصول» آرزوی که هرگز به حقیقت نپیوست. البته نباید آقای جهانگیر را به دلیل مستور گذاشتن/ ماندن سیمای پنهان زندگی خلیلی سرزنش و ملامت کرد، زیرا آریهافتن به گنجینه‌ی راز و رمز خلیلی، به‌جز پاره‌ی از راز و رمزهای که زمانی همراه با یک قطعه تذکره او در میان بوجی کهنه‌ای در دفتر «مرکزمطالعات کابل» در تهران خاک می‌خورند و میدان تاخت‌وتاز موش‌های بی‌آبد و چاق‌وجه بود که مطابق تخمین زیست‌شناسان ایرانی، جمعیت آن‌ها در تهران از مرز ۲۵ میلیون فراتر رفته بود، کار آسانی نبوده و نیست و محض اطلاع خوانندگان یادآوری می‌کنم که همان تذکره کهنه که نمی‌دانم طوفانِ زمان ورق‌پاره‌های آن‌را به کجا برد، هویت قدیم آقای خلیلی را چنین معرفی می‌کند: «محمدکاظم ولد محمد اسلم، شغل تجارت.»

باری، به‌رغم روایت پرشور و جذاب آقای جهان گیر از زندگی آقای خلیلی، میان مقدمات و نتیجه‌گیری، رابطه منطقی و معنادار وجود ندارد. نحوه روایت و اطلاعات ارایه شده تا حدودی خوب است، اما در مقام نتیجه‌گیری آن «حدوسطی» که به لحاظ روشی میان مقدمات و نتیجه پیوند منطقی و معنایی برقرار می‌سازد، به‌کلی نادیده گرفته شده است. او پس از بررسی خیمه‌شب‌بازی خلیلی در نقش‌های فراوان و حضوروغیاب‌ها و جنگ‌وگرزب‌های او نتیجه می‌گیرد که «خلیلی مرد برای تمام فصول است؛ زیرا همیشه سود برده است و هیچ‌گاه زیان نکرده است، همیشه با جریان بوده است و هیچ‌گاه بر ضد جریان نبوده است؛ همواره با برنده بوده است نه با بازنده و به قول خودش «با کاروان پیروز» همراه بوده است نه اردوی شکست [۱]». اما بر مبنای همان نکاتی که آقای جهانگیر در مقاله خود اشاره کرده و لزومی نیست فصول دیگری در اینجا بازگفت شود، و نیز بر اساس حوادثی که در این اواخر در بهسود و دیگر رخدادهای تبعیض‌آمیز در عرصه‌های سیاسی، فرهنگی و انتكشافی و موضع‌گیری خلیلی در مورد آن‌ها، می‌توان زندگی آقای خلیلی را دیگرگونه بازگفت نمود و بر خلاف آقای جهانگیر نتیجه گرفت که خلیلی نه‌تنها مردی برای تمام فصول نیست، بلکه «نامردی برای تمام فصول» است. «نامردی برای تمام فصول» قباب مناسب و زیبنده‌ی قامت بالای خلیلی است. او کسی است که ولع سبری‌ناپذیر و تام و تمام به «اخته‌سازی» نیروهای رادیکال و فعال دارد و در سراسر حیات سیاسی‌اش در برابر «تصمیم جمعی» به حیث عامل خنثاساز عمل کرده است. به‌رحال خوب است که بار دیگر عملکرد او مورد داوری و سنجش قرار گیرد. البته باید خاطرنشان کرد که در صد بالای تحقیرهایی که امروز بر جامعه هزاره تحمیل می‌شوند، از رقابت غیرمنطقی آقای خلیلی و محقق ناشی شده است. بنابراین انگشت انتقاد نهادن بر کارنامه‌ی آقای خلیلی، به معنای تأیید و انگشتِ صحت نهادن به موضع مخالفان او یا تیره و تظهِیر آقای محقق نخواهد بود. شاید نویسنده بتواند با نوشتن و اعتراف به گناه، تا حدودی نفسی گناهکارش را تظهِیر نموده و از گناهان زمانه دامن بی‌الاید، اما، تظهِیر افرادِ سیاسی تنها با عمل سیاسی معطوف به‌جمع/ مردم، رخدادپذیر است، نه مداحی‌های درباریان، دروغ‌نویسی‌ها و ریختن اشک پاک در پای این‌وآن.

صالح جهان گیر، تنها برخی از رمز و رازهای زندگی خلیلی را برشمرده ولی هرگز به نقطه‌های تاریک و پرشش‌برانگیز زندگی او اشاره نگرفته است. ما هم از موارد مرموز و اسرارآمیز چون «قتل شفیع» و حرف‌وحدیث‌هایی از بندوبست با عربستان سعودی و تحویل دادن مشکوک انبارهای اسلحه حزب وحدت در بامیان به طالبان صرف‌نظر کرده و به‌صورت اجمال به بررسی برخی از عملکردهای او در این دو سال اخیر اشاره می‌کنیم، که برای اثبات بی‌ارادگی سیاسی او کافی به نظر می‌رسد. خلیلی، به تعبیر آقای جهانگیر در ماجرای تهاجم کوچی‌ها به بهسود، در سال ۱۳۸۷ «با لیخند و اشک برخورد کرد و اگر دردی هم از این حادثه به دل داشت نه آخی بر زبان آورد و نه آخمی بر چهره ظاهر کرد.» در سال ۱۳۸۷ بیست‌ونه نفر در بهسود توسط کوچی‌ها به شهادت رسیدند، خلیلی اما در برابر این فاجعه‌ی انسانی نه‌تنها با لحن درباری‌ها سخن گفت، بلکه بدون کوچک‌ترین توجه به خون‌های ریخته‌شده، از کوچی‌ها به‌عنوان «برادر و دوستان کوچی ما» یاد کرد. سهل‌انگاری آقای خلیلی در سال ۱۳۷۸ سبب گردید که در ماجرای امسال حدود ده نفر انسان در بهسود قربانی شوند. پرشش اساسی، اما، این است که چرا آقای خلیلی که در دفعه پیشین به‌قول آقای جهانگیر «نه آخمی بر چهره ظاهر کرد و نه آخی بر زبان آورد» امسال تظاهر به طرفداری از مردم بهسود را به‌جایم رساند که به‌تقلید از مزارِی از ریزش خون خود در کنار مردم سخن گفت، با اکتیباس از سخن امام‌علی خود را «خار در چشم و استخوان در حلقوم» خواند و با اشاره به سخنان امام حسین هنگام امتناع از بیعت یزید که گفته بود انگیزه‌ی قیام من نه سرکشی و ستم گری بلکه اصلاح در کار مردم است، گفت رفتن من به بهسود نه برای ظلم و جور که برای اصلاح است (؟) حقیقت مطلب این است که در آن دوران دهشت و رنج، در کنار سکوت همراه با لیخند همیشه مودبان‌ه‌ی آقای خلیلی اعتراضات گسترده‌ی مدنی را در درون جامعه شاهد بودیم. جامعه را اضطراب و التهایی فراگرفته بود که به سمت مخالف آرامش آقای خلیلی سیر می‌کرد و قدرت و حیثیت نداشت‌ه‌ی او را طعمه‌ی تاراج و یغما قرار داده بود. او از زمانی که آخرین تقلاهایش برای جلوگیری از تظاهرات مردم ناکام ماند، با دل بیمار و تن رنجور در کمین فرصت نشست تا بلکه بتواند اعتبار ازدست‌رفته را به‌دقت آورد و آب رفته را به جوی بازگرداند. به همین سبب در تهاجم امسال کوچی‌ها درست در موقعی که اعتراضات‌مدنی نمایندگان هزاره می‌رفت که کمر دولت مسئولیت‌ناشناس کرزی را بشکنند، آقای خلیلی آماده ریختن خون خود در پای «پیام رییس‌جمهور» شد و به قول خودش «به مرکز بحران رفت» و بدترین شکل سوی استفاده‌ی ممکن را از احساساتِ هراسیده مردم بهسود کرد. او در

نامردی برای تمام فصول

خلال پنج روزی که در آنجا بود بیش از ده‌بار خطاب به مردم فقیر بهسود گفت: «من همه‌چیز داشتم، قدرت داشتم، ثروت داشتم، شهرت داشتم و به قول دوستان شخص سوم کشور هستم. فقط به خاطر شما من آمده‌ام.» او آشکارا درباره‌ی اقدام خود نگران بود و اطمینان نداشت کاری که او می‌کند تأثیر لازم را دارد یا نه و بیمناک بود که مبادا مردم اقدام او را یک ادای مسئولیتِ عادی تلقی نمایند. خلیلی هیچ‌گاه اجازه نداد از او پرسیده شود که چرا در حاکمیت او و کرزی وضعیت به حدی خراب شده است که اکنون خون معاون رییس‌جمهور باید به‌دست کوچی‌ها بریزد و به‌جای آنکه مردم به‌دلیل ناکارآمدی، ضعف و فسادِی که هرسال به فاجعه منجر می‌شود، خلیلی را بازخواست کند، آقای خلیلی بر مردم منت می‌گذارد که «من همه‌چیز را رها کردم و به خاطر شما اینجا هستم.» به این جملات که بارها از تلویزیون نگاه پخش شده است یک‌بار دیگر دقت کنید: «من همه‌چیز دارم، قدرت دارم، ثروت دارم، شهرت دارم. به قول دوستان شخص سوم کشور هستم. من فقط به‌خاطر شما اینجا آمده‌ام.» آیا ذره‌ی بزرگی و انسانیت و مسئولیت و مردانگی در این سخنان می‌بینید تا بگوییم او «مردی است برای تمام فصول»؟

روز جمعه ۸ اسد ۱۳۸۹ یک‌بار دیگر کریم خلیلی تمام‌قد به دفاع از دولت کرزی ظاهر شد. به‌دنبال هفته‌ها اعتراض مسالمت‌آمیز جامعه هزاره اعم از نمایندگان پارلمان، دانشجویان و نهادهای مدنی، دولت کرزی در یک دستپاچگی و استیصال به سر می‌برد و جز از زبان «لمپن‌های سیاسی» معاش‌بگیر با جامعه هزاره سخن نمی‌گفت. روز جمعه چیزی را که وحیدعمر و اسماعیل یون بارها گفته بودند، یک‌بار دیگر از زبان آقای خلیلی که از هشت سال بدین سو به دیوار بتونی حکومت در برابر خواست‌های هزاره‌ها بدل شده است، پیام ارگ را به مردم هزاره در دشت برچی این‌گونه بیان کرد: «خواهران و برادران! هیچ‌کس مقصر نیست. مقصر خود ماییم. در روز رأی‌دهی ۱۳ نفر از نمایندگان هزاره غایب بودند و هشت نفرشان رأی سفید داد‌اند. دولت به‌هیچ‌وجه مقصر نیست و همیشه برای مشارکت‌ملی تلاش می‌کند. من کاملاً در جریان هستم که جلالت‌مآب رییس‌جمهور تمام تلاش خود را کرده است. اکنون سرپرست‌ها را از مردم شما تعیین کرده است. و یک نفر سرپرستِ دیگر نیز تعیین خواهد کرد. جنرال مرادعلی اکنون فرمانده کل اردوی افغانستان، اردوی زمینی کشور است. تسلیم سخنان احساساتی و غوغاگران نشوید. این یک حکومت مشروع است. کی گفته است که این حکومت نامشروع است. مگر می‌شود که حکومت نامشروع باشد؟» عین این سخنان، در خلال نطق ملال‌انگیز روز جمعه‌ی آقای خلیلی در دشت برچی آمده بود. اگر آقای خلیلی راست می‌گوید و به دیکته کرزی و حلقه اطرافش مانند اسماعیل یون و وحیدعمر و هیوادمل این سخنان را نمی‌گوید چرا توان آن‌را ندارد که پس از هفت ماه تلاش طاقت‌فرسا موسا عارفی را به‌عنوان کارمند در سفارت‌های افغانستان در خارج نصب کند؟ اساساً آقای خلیلی از کجا فهمید که هشت‌نفری که رأی سفید داده‌اند، از نمایندگان هزاره هستند؟ جنرال مرادعلی به‌دنبال عملیات موفقیت‌آمیزی که در قندوز انجام داد و کمر طالبان را شکست، در اثر شکایت طالبان قندوز به رییس‌جمهور از قوماندانی فرقه‌ی شاهین برکنار و اکنون حوزه‌ی کارش در حد یک دفتر در کابل محدود می‌باشد. و این چه افتخاری برای آقای خلیلی دارد در حالی که به قول «عباس‌بصیر» تا زمانی که این عزل و نصب‌ها اعلان نشده بود «معاون صاحب دوم هرگز از موضوع باخبر نبود» (؟)

باید خاطرنشان کرد که نمایندگان سرگردان هزاره در پارلمان تا حدی زیادی ناشیانه و غیرمسئولانه عمل کرده‌اند، اما در مورد رد نامزد وزیران هزاره سخن گفتن از تقصیر «خود ما» چنانکه خلیلی می‌گوید، جز خاکمالی در آستانه‌ی قدرت سیاسی معنای دیگری ندارد. دشت‌برچی یک پینه‌ی ناجور بر شهر کابل است: پرتراکم‌ترین جمعیت (حدود دو میلیون)، فقیرترین مردم، کم‌ترین امکاناتِ شهری و تنها یک سرک. در چنین منطقه‌ای که نماد فسادِ دولت و بی‌مسئولیتی آن است، از ارگ

دولت به‌هیچ‌وجه مقصر نیست و همیشه برای

مشارکت‌ملی تلاش می‌کند. من کاملاًدر جریان

هستم که جلالت‌مآب رییس‌جمهور تمام تلاش

خود را کرده است. اکنون سرپرست‌ها را از مردم

شما تعیین کرده است. ویک نفر سرپرست دیگر

نیز تعیین خواهد کرد. جنرال مرادعلی اکنون

فرمانده کل اردوی افغانستان، اردوی زمینی کشور

است. تسلیم سخنان احساساتی و غوغاگران

نشوید. این یک حکومت مشروع است. کی

گفته است که این حکومت نامشروع است. مگر

می‌شود که حکومت نامشروع باشد؟» عین این

سخنان، در خلال نطق مالل انگیز روز جمعه‌ی

آقای خلیلی در دشت برچی آمده بود. اگر آقای

خلیلی راست می‌گوید و به دیکته کرزی و حلقه

اطرافش مانند اسماعیل یون و وحیدعمر و

هیوادمل این سخنان را نمی‌گوید چرا توان آن‌را

ندارد که پس از هفت ماه تلاش طاقت‌فرسا موسا

عارفی را به‌عنوان کارمند در سفارت‌های افغانستان

در خارج نصب کند؟

خلیلی؛

اعاده نظام ارباب رعیتی



کچ محمد احمدی

نظام اجتماعی هزاره‌ها قبل از تاسیس حزب وحدت نخستین، یک جامعه‌ی غیر شهری و روستایی بود، روابط و پیوندهای اجتماعی بر بنیاد وابستگی‌های محلی و طایفوی استوار بود. فیودال‌ها در راس جامعه قرارداشتند که بنام ارباب، خان و میر یاد می‌شدند که هرکدام شان ربییس و رهبر طایفه خود نیز بودند. قدرت و ثروت بدست این طبقه‌ی اجتماعی می‌چرخیدند. ملاها طبقه‌ی دیگر اجتماعی بودند که بعد از طبقه فیودال‌ها امورات حقوقی، اجتماعی و مذهبی بدست شان بود و در تمام جلسات مذهبی و غیر مذهبی حضورشان حتمی و شرعی بودند. طبقه سوم کارگرا، دهقان‌ها، نوکرها و مُزدورها بودند که هیچ سهمی برتولید اقتصادی و منزلت اجتماعی نداشتند و مورد استتعمار قرار می‌گرفتند. هر فیودال و ملا یک نوکر، غلام، کارگر و مزدور خاص خود را داشت.

ویژگی‌های جامعه غیر شهری این است که روابط اجتماعی بر اساس عاطفه، احساس و تعلقات قبیله‌وی و خونی گره می‌خورد و مقررات این جامعه نانوشته و غیر مدون است. مناسبات جامعه فاقد تصامیم عقلانی و منطق حساب‌گرانه بوده و وابستگی‌های شخصی بر مناسبات اجتماعی پرتنگ است. هویت آدم‌ها با قبیله، طایفه و گروه تعریف می‌شود؛ به‌همین خاطر همه همگن و در انزوا به سر می‌برند. اما این جامعه‌ی غیر شهری غیر سیاسی نیز است. حتا فردی هم از طبقه پایین، نمی تواند فکر این را بکند که روزی بر چوکی قدرت تکیه بزند، در سیاست گزاری کشور سهم داشته باشد، و شخصا وارد تعاملات سیاسی در سطح کشوری گردد.

در برابر جامعه غیر شهری، جامعه‌ی شهری فراردارد که خود مفهوم شهر درگیری‌های عاطفی را نسبت به خانواده از بین می‌برد؛ آدم‌ها را از وابستگی‌های محلی آزاد می‌کند، جهان‌نگری و فردگرایی در ذهن آدم‌ها برجسته می‌شود. آدم شهری آدم سیاسی نیز است و مشارکت سیاسی مردم شهر پرتنگ است. در شهر مقررات مدون و حساب‌شده است، نظارت و کنترل دقیق در شهرها معنا پیدا می‌کند و روابط در شهر عقلانی است، نه بربنیاد وابستگی‌های شخصی، عاطفی و شخصی به قول زیمل «شهر ویرانه‌ای بیگانگان است.»

بااین دیدگاه احزاب و جریان‌های سیاسی نیز در شهرها شکل می‌گیرند. برنامه‌های حزبی شان را در سطح ملی و محلی ارایه می‌کنند. شهروندان را از تصامیم و مقاصد کلان سیاسی آگاه می‌سازند، برای توده‌ها انگیزه خلق می‌کنند و آموزش سیاسی می‌دهند، رویه‌های دموکراتیک را نهادینه می‌سازند تا یک حزب سیاسی با باشگاه‌ها و گروه‌های چریکی که بریده از مردم استند فرق کنند. احزاب سیاسی به همان میزان که در سطح ملی برای کسب قدرت مبارزه می‌کنند، در درون حزب نیز برای کسب قدرت در سطح رهبری حزب تلاش می‌کنند. این رقابت طبق اساسنامه حزب بی‌وقفه جریان دارد و با دایر کردن کنگره زمینه گردش نخبگان را در یک حزب سیاسی فراهم می‌کنند که نباید یک عمر کسی در راس حزب قرارگیرد. در کل احزاب سیاسی جامعه را نو می‌سازند و نزاع‌لها و پیوندهای قبیله‌وی را از بین می‌برند و تصامیم را عقلانی می‌سازند.

بنابر این حزب وحدت نخستین برای خروج از جامعه کهنه به نو تا یک مرحله موفق بوده است؛ روابط گذشته را تخریب کرد. مناسبات طبقه‌ی حاکم را ویران کرد. زدوبندهای طایفه، تبار و قبیله را به احداقل رساند و بحث مشارکت قومی را در قدرت سیاسی کشور مطرح کرد، نزاع‌های درون طایفوی را تا حد توان از بین برد و هزاره را از واحدهای کوچک به زیر چترهویی بزرگ جمع کرد. مفهوم قوم را برجسته ساخت که قبلا هزاره‌ها خود شان را به عنوان یک قوم درک نمی‌کردند.بابه مزاری وقتی به رهبری حزب وحدت رسید نخبگان سیاسی و فرهنگی هزاره را جمع کرد، تشکیلات مدرن سیاسی برای حزب وحدت ساخت که برنامه‌های منظم و استراتژیک در سطح محلی، ملی و بین المللی داشت و به لحاظ درون‌حزبی، زمینه‌ی گردش نخبگان را در اساسنامه‌ی حزب تعریف کرد.

اما آمدن محمد کریم خلیلی «محمد کاظم» در حزب وحدت به معنای بازگشت به گذشته است؛ خلیلی بازتولید یک انحطاط تاریخی در بین هزاره‌ها است که جامعه سیاسی هزاره را غیر سیاسی ساخت، حزب وحدت را از تشکیلات مدرن و مدون سیاسی خارج کرد. حزب وحدت به یک باشگاه و گروه چریکی‌ای تقلیل پیدا کرد که یک نفر فرمانده دارد که به هرجایی دلش خواست شلیک می‌کند و هرکی را دلش خواست کنار می‌گذارد. عمر خلیلی از حزب طولانی‌تر شده است. نه گردش نخبگان در این حزب وجود دارد و نه اساسنامه مشخص و تعریف شده دارد. در طول پانزده سال فقط یکبار در کوته سنگی کنگره حزب وحدت اسلامی افغانستان به رهبری کریم خلیلی دایر گردید که هیچ یک از اعضای اصلی این حزب دعوت نشده بود و اکنون این حزب با آن همه کدر سیاسی-فرهنگی که داشت به چند شخص آماتور و قرارزادی خلاصه شده است.

خلیلی در یک برش تاریخی آمد و دوباره نظام ارباب رعیتی را در جامعه هزاره اعاده کرد. خلیلی زمینه‌ی بازگشت جامعه هزاره را به تعلقات قبیله، طایفه، قول و محل فراهم ساخت که این برای آینده جامعه هزاره خطرناک است. روابط حزب وحدت خلیلی براساس تشکیلات مدون سیاسی نیست، بلکه شخصی، عاطفی و گروهی است و جامعه سیاسی هزاره را غیر سیاسی کرد. خلیلی یعنی غیرسیاسی و شخصی کردن جامعه هزاره. او هیچ‌گاهی نماد خیرسازی سیاسی در جامعه هزاره نشد، اما نماد شرسازی سیاسی شد و جامعه هزاره را به عقب برگرداند. و همان طور که ایقای خلیلی تداوم ارباب رعیتی در تاریخ هزاره ها است، ارباب رعیتی و از همه بدتر باز گشت به این مرحله، تداوم بدبختی و شرارت سیاسی جامعه هزاره است که ادامه خلیلی ادامه همین راه است.

خلیلی؛ دردوراهی کتمان و قبول مزاری



کچ جعفر رحیمی

نشست سیاسی- مشورتی حزب وحدت اسلامی افغانستان به رهبری کریم خلیلی که روز پنج‌شنبه در تالار لویه جرگه برگزار گردیده بود، برخی از سران احزاب جهادی نیز دعوت شده بودند. این گردهمایی به میزبانی کریم خلیلی رهبر حزب وحدت اسلامی افغانستان راهاندازی شده بود که حضرت صیغث‌الله مجددی، یونس قانونی، سید حامد گیلانی، کریم امین نماینده‌ی ارشد حزب اسلامی به رهبری گلبدین حکمتیار، حامدکرزی ربیس‌جمهور پیشین افغانستان و عمر داوودزی عضو حزب حراست و ثبات سخنرانی کردند.

به بهانه این نشست سیاسی- مشورتی حزب وحدت اسلامی افغانستان، سران جهادی گردهم آمده بودند و هرچه توانستند بر کارهای حکومت خُرده گرفتند. این سخنرانان سخنان نیش‌داری را به آدرس حکومت گفتند.

کریم خلیلی معاون پیشین ربیس‌جمهوری کشور در این نشست گفت: «پوزیشن‌های حکومت جایگاهی برای زورگویی نیست. ما اجازه نمی‌دهیم که حرکت‌های خلاف قانون صورت گیرد».

حضرت صیغث‌الله مجددی یکی از رهبران پیشین جهادی نیز از ربیس‌جمهور غنی بسیار ناراض بود و با الفاظ تندی این نارضایتی‌اش را ابراز کرد: «ربیس‌جمهور پس از کامیابی هر سه ماه بعد یکبار هم به من تماس نمی‌گیرد. ربیس‌جمهور باید بداند، همان‌طوری که او را به تخت آوردیم پایین هم می‌توانیم». یونس قانونی، از دیگر رهبران جهادی کشور که در این محفل سخنرانی می‌کرد، گفت که افغانستان دچار یک بی‌ثباتی شده است. وی از تمامی سیاسیون کشور خواست تا در زیر یک چتر گردهم بیایند و کشور را از این بی‌ثباتی نجات بدهند: «در افغانستان تنوع قومی، سیاسی و مذهبی وجود دارد. به این تنوع باید درست، عادلانه و روشمند برخورد شود. برخورد روشمند با این تنوع، می‌تواند ثبات را در کشور استقرار کند».

حاشیه‌های نشست سیاسی-مشورتی حزب وحدت

در این نشست بزرگ مشورتی که در پایتخت برگزار شده بود، بگومگوهایی نیز در پیوند به چگونگی برگزاری آن وجود دارد. منابعی به جاده ابریشم گفته است که مصارف برگزاری این گردهمایی را عمر داوودزی عضو شورای حراست و ثبات افغانستان و یکی از کاندیدان پیشین ریاست جمهوری پرداخت کرده است. اما باوجود آن‌که برگزارکنندگان این نشست پول هنگفتی برای راه‌اندازی برنامه دریافت کرده‌اند، حتا برای غذای جاشت اشتراک کنندگان هماهنگی نشده بود. مردم در هوای گرم و با طی کردن راه‌های دورودراز برای حضور در این برنامه آمده بودند و در پایان محفل، از بی‌نظمی‌ها و ناهماهنگی‌ها در برگزاری و نوع برخورد با مردم همراه یکدیگر زمه‌هایی داشتند.

در کنار این، انتظار می‌رفت مردم از خلیلی و حزب وحدت سخنان جدی‌تری در قبال اوضاع سیاسی و به‌خصوص هزاره‌ها می‌شنیدند؛ اما برعکس در این نشست که نامش "مشورتی-سیاسی" گذاشته شده بود، دیگر رهبران سیاسی و جهادی سخنان در‌خور و قابل‌توجه گفتند و حزب وحدت نه. عمر داوودزی به خود کم‌ایمن کرد. نماینده‌ی حزب اسلامی گپ‌هایش را گفت. یونس قانونی سخنانش به آدرس حکومت را به‌خوبی ارائه کرد و اما مدیریت بحث و زمان از دست میزبان و برگزارکننده‌های این نشست بیرون شده بود.

در این نشست بزرگ مشورتی که در پایتخت برگزار شده بود، بگومگوهایی نیز در پیوند به چگونگی برگزاری آن وجود دارد. منابعی به جاده ابریشم گفته است که مصارف برگزاری این گردهمایی را عمر داوودزی عضو شورای حراست و ثبات افغانستان و یکی از کاندیدان پیشین ریاست جمهوری پرداخت کرده است. اما باوجود آن‌که برگزارکنندگان این نشست پول هنگفتی برای راه‌اندازی برنامه دریافت کرده‌اند، حتا برای غذای چاشت اشتراک کنندگان هماهنگی نشده بود. مردم در هوای گرم و با طی کردن راه‌های دورودراز برای حضور در این برنامه آمده بودند و در پایان محفل، از بی‌نظمی‌ها و ناهماهنگی‌ها در برگزاری و نوع برخورد با مردم همراه یکدیگر زمه‌هایی داشتند.

منابعی به جاده ابریشم گفته است که مصارف برگزاری این گردهمایی را عمر داوودزی عضو شورای حراست و ثبات افغانستان و یکی از کاندیدان پیشین ریاست جمهوری پرداخت کرده است. اما باوجود آن‌که برگزارکنندگان این نشست پول هنگفتی برای راه‌اندازی برنامه دریافت کرده‌اند، حتا برای غذای چاشت اشتراک کنندگان هماهنگی نشده بود.

ویرننامه وحدت	
<p>سال اول، شماره ۴۴، شنبه، ۲۳ ثور ۱۳۹۶، می ۲۰۱۷</p>	
<p>۵</p>	



از سویی هم در نشست مشورتی سیاسی حزب وحدت اسلامی جای خالی بنیان‌گذار این حزب (شهید عبدالمعلی مزاری) به‌خوبی احساس می‌شد. از او نه عکس به چشم می‌خورد و نه کسی یادی از رهبر شهید کرد. چطور ممکن است در جلسه سیاسی مشورتی یک حزب از بنیان‌گزار آن یاد نشود؟ برای تشکیل حزب وحدت شهید مزاری چه زحمت‌ها که نکشید و چه خون‌دل‌ها که نخورد؛ اما چرا کریم خلیلی جانشین استاد مزاری و رهبر حزب وحدت اسلامی افغانستان به این زودی شهید مزاری را فراموش کرده است؟ حزب وحدت اسلامی افغانستان با یکجا شدن هشت سازمان بزرگ و کوچک سیاسی و جهادی به رهبری استاد مزاری در ولایت بامیان ایجاد شد. محمد ناطقی، یکی از اعضای سابق حزب وحدت می‌گوید که مزاری زحمات زیادی را برای ایجاد هماهنگی میان احزاب سیاسی متقبل شد.

مزاری به دانشجویانی که در مدارس ایرانی درس می‌خوانده‌اند به آن‌ها شهریه و خوابگاه نیز در نظر می‌گرفته است تا تحصیلاتشان را ادامه بدهند.

آقای ناطقی می‌گوید: «این مجموعه بسیاری‌شان اکنون یا در دولت کار می‌کنند و یا هم در پارلمان استند یا به‌عنوان استاد دانشگاه کار می‌کنند. استاد مزاری در ابتدا درس‌خوانده‌های هزاره را در ایران متحد ساخته بعد وارد کشور شده و در کنگره لعل با ادغام احزاب شیعی حزب وحدت را تشکیل داد».

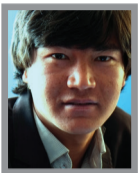
کریم خلیلی در همان ابتدا برای تضعیف حزب وحدت نسل نو را علم کرد. مؤسس راستین حزب وحدت شهید مزاری است. مزاری برای به وجود آوردن وحدت هزاره‌ها زحمات زیاد را متقبل شد، زندان را قبول کرد، شهادت را به‌جان خرید. بعدها به خاطر اینکه حزب وحدت از نگاه اقتصادی مستقل شود، به فکر چاپ بانک‌نوت شد که این امر در ابتدا هزینه سنگین برمی‌داشت. مزاری به خاطر چاپ بانک‌نوت، پول‌های هنگفتی را به مصرف رساند تا در آینده حزب از لحاظ بودجه به استقلالیت برسد.

این بانک‌نوت‌ها چاپ شد، اما هرگز به دست مزاری نرسید. نوش‌داروی بعد از مرگ سهراب شد و پس از شهادت بابه مزاری این بانک‌نوت‌ها به همکاری جنرال دوستم در اختیار کریم خلیلی قرار گرفت. با همین پول به رهبری حزب وحدت رسید. نتیجه زحمات چندین ساله شهید مزاری، ایجاد وحدت میان هزاره‌ها و شکل‌گیری یک جریان قوی سیاسی به‌نام حزب وحدت بود که به همین دلیل می‌شود گفت میراث سیاسی مزاری برای هزاره‌ها. اما این میراث را کریم نه‌تنها حفظ نتوانست؛ بلکه وحدت هزاره‌ها چهار پارچه شد. اکنون خلیلی مزاری را فراموش کرده است. آن‌قدر فراموش که در جلسه‌ی مشورتی سیاسی حزب وحدت که میراث سیاسی مزاری برای هزاره‌ها است. از وی حتا نام نمی‌برد.

است و صدر و ذیل زندگی او با زنجیرهای از نامردی‌ها پیوند می‌خورد: از تشکیل «سازمان نصر نوین» و مخالفت با حزب وحدت، تا خالی کردن جوار مقاومت در غرب کابل و بندوبست با پاکستان، تا سکوت مرگبار در برابر فاجعه کوچی‌ها در سال پیش و سوی استفاده غیرانسانی در سال جاری همگی بخشی از نامردی‌هایی است که کار و کارنامه استاد محمد کریم خلیلی معاون دوم ربیس‌جمهور را تشکیل می‌دهد. خلیلی پاشنه آشیل اعتراضات سیاسی هزاره‌ها در دوران کنونی است. خلیلی ماشین اخته‌سازی حکومت در میان هزاره‌ها است. او یک اخته‌ی سیاسی است و با حلقه‌ی از اختگانی که در اطرافش گرد آمده‌اند، رویای اخته‌سازی تمام جامعه هزاره را در سر دارد و برای تحقق آن تلاش می‌کند. خلیلی استاد تبدیل کردن اشک گرم به آه سرد است، اراده‌فروش حرف‌ها و متخصص تبدیل‌اعتراضاتِ فعال به واکنش‌های منفعل. آقای جهانگیر گفته است که «خلیلی نه نان علم خود را می‌خورد، نه نان دین را می‌خورد، او نان نیوع خود را می‌خورد. نان تدبیر خود را در دنیای سیاست.» اما باید از آقای جهانگیر پرسید کدام تدبیر؟ آیا اراده فروشی و خیانت به ارده‌ی تاریخی و سیاسی یک ملت را باید تدبیر سیاسی تفسیر کرد؟ اینکه خلیلی همواره دم از عقلانیت می‌زند و در زیر بیلبورد خود نیز خود را عاقل و خردمند می‌خواند، نه از شدت خرد که از تردید در خردمندی وعدم اعتمادبه‌نفس ناشی می‌شود. این تاکید شکل نوعی بی‌خردی بازگونه است؛ او در ته دل خود به این خردی که مدعی آن است، شک دارد. در زیر تابلیوی عکس خود را عاقل و خردمند خواندن و سخنرانی‌های خنثا و پرملال خود را «عقلانیت و سیاست «نامیدن و در هر پیام و سخنی از خرد گفتن چه نسبتی با خردمندی دارد؟ خرد و عقلانیت هرچه که باشد شعار و تابلو نیست و چه بسا که شعار کردن خرد نشانه‌ی نا بخردی باشد. آیا این همه از خرد و عقل دم زدن نشانه‌ی عدم اعتماد به‌نفس و ترس نهفته از متهم‌شدن به ناخردی نیست؟ خلیلی نان علم و دین و نیوع را نمی‌خورد و لی نان تدبیر نداشته‌ی خود را هم نمی‌خورد. او نان نامردی خود را می‌خورد. او «نامرد مدام» است که نامردی جزو سرشتِ ثانوی/ایدوس او شده است. او نه قهرمان است، نه قربانی، او نامردی است که نه شایستگی قهرمان بودن را دارد و نه سعادت قربانی شدن را. خلیلی در برهوت بین چاکری و رهبری، نان نامردی در دنیای سیاست را می‌خورد. او انتحارگر تصمیم جمعی است و برباد دهنده‌ی فرصت‌های طلایی. پس آیا حق با ما نیست که بگوییم او «نامردی است برای تمام فصول»؟

^[1] مردی برای تمام فصول، سایت جمهوری سکوت، مواردی که از آقای جهان‌گیر در بین گیومه نقل شده است همه ازهمین مقاله است

نگاهی به کارکردهای ۱۴ ساله‌ی محمد کریم خلیلی



کے الیاس طاهری
افغانستان یک جامعه‌ی با مذاهب مختلف و چندقومی است. این موضوع در گذشته‌ها و حتا در زمان معاصر به بار آورنده‌ی پیچیده‌گی‌های زیاد اجتماعی و سیاسی بوده است. گذشته از دیگر مسائل، اگر موضوع به‌دست گرفتن قدرت در افغانستان را در نظر بگیریم، می‌بینیم که اقوام و مذاهب به دسته‌های مختلف تقسیم شده‌اند و نقش اساسی در به کرسی نشاندن حاکمان داشته‌اند.

با در نظرداشتن این موضوع، می‌خواهیم بگوییم که اقوام ساکن در افغانستان چه در گذشته و چه حالا گامی به مسیر ملت شدن برنداشته‌اند و همواره تکه‌داران قومی از آن‌ها برای رسیدن به نام و نان سود جستند.

از میان اقوام ساکن در افغانستان، چهار گروه قومی پشتون، تاجیک، هزاره و ازبیک در اکثریت هستند. هرچند هم‌اکنون آمار دقیق از میزان جمعیت این چهار قوم در دست نیست؛ اما از حیث حضور آن‌ها در بدنه‌ی نظام سیاسی، رده‌بندی براساس نفوس این‌گونه می‌شود. حکومت و حکم‌روایی همواره در جنگال پشتون‌ها بوده است. سیاست‌گزاران پشتون یک‌سره تلاش کرده‌اند قدرت نظام سیاسی را در انحصار داشته باشند. این قوم در بین خود نیز به دسته‌های خُرد و کوچکی تقسیم شده‌اند؛ اما در معادلات کلان سیاسی به خوبی باهم کنار آمده‌اند. مثلاً؛ درانی‌ها و غلجایی‌ها همواره بر سر قدرت سیاسی رقابت داشته‌اند ولی یک‌دیگر را در ساختار قدرت پذیرفته‌اند.

تاجیک‌ها نیز در ساختار قدرت سهم قابل ملاحظه‌یی داشته‌اند. اگر از چشم‌انداز تاریخ نظر اندازیم، حبیب‌الله کلکانی معروف به بچه‌سقاو به مدت نه ماه و برهان‌الدین ربانی حدود دو سال و نیم از آدرس قومی به‌نام تاجیک در افغانستان حکومت کرده‌اند.

ازبیک‌های افغانستان در گذشته از وضعیت خوبی برخوردار نبوده‌اند. از نگاه سهم در قدرت سیاسی چه که حتا به‌نام ترک‌تبار و به‌عنوان یک اقلیت قومی تحت ستم پشتون‌ها بوده‌اند. به‌ویژه در زمان عبدالرحمان خان کم قتل عام نشدند؛ اما در سال‌های پسین و با به‌میان آمدن نظام جدید در افغانستان قوم ازبیک قدرتمندتر شد و توانست جایگاه سیاسی خود را به‌عنوان قوم چهارم از نظر نفوس پیدا کند. جنرال عبدالرشید دوستم، توانست نقش خوبی را در کارزارهای سیاسی‌اش از آدرس قومش ایفا کند و انسجام خوبی را میان ازبیک‌ها به میان آورد.

و اما هزاره‌ها!

هزاره‌ها در گذشته‌ها به دلایل گونه‌گون مورد ظلم و ستم قرار می‌گرفتند و حتا تلاش می‌شد که حق زنده‌گی شان را نیز سلب کنند. پشتون‌ها، به‌ویژه عبدالرحمان هزاره‌ها را به علت شیعه بودنشان قتل عام می‌کرد. از نگاه سیاسی نیز، همواره این قوم در یک انزوا قرار داشت و در بخشی از برهه‌های تاریخ افغانستان حتا کم‌ترین سهم و نقشی را در ساختار قدرت نداشتند؛ ولی بعدها که حزب وحدت به رهبری شهیدمزاری «شهید وحدت ملی» شکل گرفت، دادخواهی‌هایی از این آدرس توسط مزاری انجام و سایر رهبران سیاسی هزاره که در کنار او بودند، انجام یافت. در نظام نوین، هزاره‌ها تاحدی توانستند راهشان را در بدنه‌ی نظام سیاسی باز کنند و رهبران سیاسی هزاره در ساختار قدرت و تصمیم‌گیری‌های کلان کشوری نقش بازی کردند؛ ولی پس از سپری شدن چندین سال، اکنون دیده می‌شود که این روند اندک‌اندک دوباره مسیر نزولی خود را در حال پیمودن است.

خلیلی، میراث‌دار سیاسی مزاری

پس از کشته شدن استاد مزاری در ۲۲ حوت سال ۱۳۷۳ از سوی طالبان، سرپرستی حزب وحدت در یک توافق مصلحتی میان سران و فرماندهان حزب به محمد کریم خلیلی سپرده شد. بعد از مدتی دوباره سران حزب در مزار شریف گرد هم آمدند و پس از نشست‌ها و گفت‌وگوها رهبری حزب به آقای خلیلی و معاونیت آن به قربان‌علی عرفانی واگذار شد و آن‌ها برای ادامه‌ی پیشبرد رهبری مبارزات و مقاومت هزاره‌ها در برابر طالبان به ولایت بامیان رفتند. این جریان سیاسی فراز و فرودهای بی‌شماری را پیموده است. به موضوعات و مسائل دوره‌های جهاد، مقاومت و مبارزات آقای خلیلی در برابر طالبان و سقوط بامیان و ده‌ها حرف‌و‌حدیث از این قبیل نمی‌پردازیم. اکنون پرسشی که همواره در ذهن من موج می‌زند و از سوی هزاران شهروند دیگر این سرزمین، به‌ویژه هزاره‌ها مطرح می‌گردد، این است که کارنامه‌های کریم خلیلی پس از شهادت استاد مزاری چه‌گونه است؟ چون حزب وحدت میراث سیاسی شهیدمزاری است که به وی مانده است. آیا او به‌عنوان داعیه‌دار ادامه‌دهنده‌ی خط مزاری و با به‌عهده گرفتن رهبری این حزب و سهم شدن در ساختار قدرت نظام نوین افغانستان، توانست از هزاره‌ها خوب نماینده‌گی



کند و از حقوق آن‌ها دفاع؟

این، حداقل پرسشی است که ذهن هر پرسش‌گر را به خود مشغول کرده است و می‌باید پاسخ آن را دریافت که آقای خلیلی با حضور خود به‌حیث معاون دوم حامد کرزی رییس‌جمهوری پیشین افغانستان در سطح رهبری نظام سیاسی، برای مردم خود چی کرده است؟ محمدکریم خلیلی، با پیروسی بُن همکاری کرد و از آدرس هزاره‌ها به معاونیت دوم ریاست‌جمهوری پیشین به رهبری حامدکرزی دست یافت. با روی کار آمدن دولت موقت و انتقالی، تمامی فعالیت‌ها و شاخه‌های نظامی حزب وحدت را متوقف و منحل ساخت. کار را در سایه‌ی نظام نوین آغاز کرد. سوازی از حضور در دولت موقت، دو دور در کرسی معاونیت دوم ریاست‌جمهوری از آدرس هزاره‌ها تکیه زد. این حضور درازمدت خلیلی در سطح رهبری دولت، سبب شد که حتا شماری از منتقدانش او را مردی برای تمام فصول خواندند.

حضور کم در قدرت؛ توافق بُن عملی نشد

در نشست بُن آلمان در کنار دیگر تعهدات، توافق شده بود که هزاره‌ها ۲۰ درصد در ساختار قدرت و نظام سیاسی افغانستان سهم داشته باشند؛ اما بنا به ناتوانی که آقای خلیلی از خود نشان داد، نتوانست موادات معاهدات بن در مورد هزاره‌ها را تطبیق و عملی سازد. در طول سال‌های حکومت کرزی، میلیاردها دالر به افغانستان سرازیر شد و همه مناطق جنوبی و پشتون‌نشین و تاجیک‌نشین به مصرف رسید و یا هم در حساب‌های بانکی مافیای دست‌پرورده‌ی جناب کرزی و شریکان قدرت واریز شد. از این‌پول‌ها به هزارستان مرکزی «قیرانی» ترسید. بامیان و دایکندی و سایر بخش‌های هزاره‌نشین کشور نظر به میزان کمک‌های جامعه جهانی، به نوسازی و انکشاف اندکی هم دست نیافتند. آقای خلیلی یک بار دهن باز نکرد و ندا نکشید که باید انکشاف متوازن در نظر گرفته شود. باری او به رسم اعتراض به خاطر تجاوز کوچی‌ها به زمین‌های هزاره‌ها تا به‌سود میدان‌وردک رفته بود؛ اما یکی از بزرگان پشتون گفته بود که اگر همه دنیا از رییس‌جمهور کرزی گله‌مند باشند، خلیلی حق ندارد گله و شکایت کند. زیرا حق او در شهرکی که گرفته است، پرداخت شده است. منتقدان او همواره می‌گفتند که شهرک حاجی نبی به‌عنوان حق‌السکوت از سوی کرزی به خلیلی داده شده. چنان‌چه یادآوری شد، خلیلی در جابه‌جایی افراد در درون نظام نیز ناکام بود. باوجودی که بر بنیاد توافق کنفرانس بُن ۲۰ درصد کارمندان نهادهای دولتی در تمام ولایت‌ها، وزارت‌خانه‌ها، سفارت‌خانه‌ها و ارتش باید به هزاره‌ها اختصاص داده می‌شد و حق مسلم شان بود؛ ولی به علت بازی ضعیف خلیلی این فورمول عملی نشد. مارشال تقسیم فهیم که از آدرس تاجیک‌ها به کرسی معاونیت نخست ریاست‌جمهوری تکیه زده بود، نتوانست در کنار جابه‌جایی کارهای حزب جمعیت و تاجیک‌ها در بخش‌های مهم دولتی، فرماندهان این حزب را یکی‌یکی از دگرمنی به جنرالی و سترجنرالی ارتقا بدهد. رییس‌جمهور کرزی هم لقب مارشال افغانستان را به آقای فهیم اعطا کرد. و اما والیان و وزیران و سفیران و در مجموع کارکنان دولتی که از قوم هزاره در دولت بودند، به تناسب بیست فیصد هرگز نبود. درصدی حضور هزاره‌ها در بدنه‌ی نظام به ۵ تا ۶ فیصد هم نمی‌رسید. یگانه والی که خلیلی از او به افتخار یاد می‌کرد، حبیبه سرابی والی پیشین ولایت بامیان بود. تنها والی زن که نزدیک زن ۹ سال بر مردم بامیان ولایت کرد؛ اما دست‌آورد چندانی نداشت و بامیانی‌ها نیز از او دل خوش نداشتند. کسی که هرگز نتوانست در هماهنگی و همکاری با حکومت مرکزی و شخص آقای خلیلی، بخش اندکی از کمک‌های جامعه جهانی را به بامیان سوق بدهد تا مکتب‌های بدون سقف و ستون آن ولایت ساخته می‌شدند. کلینیک‌ها و مراکز صحتی ایجاد می‌شد که دیگر شاهد مرگ‌ومیر هیچ زن و کودکی در دوردست‌های ورس و پنجاب و یکه‌ولنگ به دلیل نبود مراکزهای صحتی و عدم ارائه خدمات درمانی نمی‌بودیم.

ضعف در مدیریت سیاسی

آقای خلیلی به‌حیث میراث‌دار سیاسی شهید مزاری، نتوانست راه او را با صداقت و امانت‌داری به پیش ببرد.

استاد مزاری همواره بر وحدت، همبسته‌گی، یک‌پارچگی و برگزاری یک انتخابات سرتاسری، شفاف و همه‌شمول به منظور برگزیدن زعیم سیاسی در افغانستان تأکید می‌کرد؛ این آرمان او هرچند به میزان بسیار اندک اما در حال تحقق یافتن است. در انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۱۳۹۴ خورشیدی که اشرف‌غنی و عبدالله عبدالله به میدان کارزارهای انتخاباتی به رقابت پرداختند، کریم خلیلی متهم به دست داشتن در تقلب گسترده به نفع اشرف‌غنی شد. در کنار دیگر رسوایی‌های آن انتخابات و رد اتهام‌های تقلب از سوی دفتر خلیلی، دفتر ستاد انتخاباتی دکتر عبدالله حتا فایل صوتی را منتشر کرد که گوینا آقای خلیلی برای تقلب انتخاباتی و دست‌برد به آرای مردم زمینه‌سازی می‌کرد؛ اما دفتر کریم خلیلی صدای منتشر شده را جعلی و اتهام‌ها بر او را ساخته‌گی و یک توطئه‌ی سیاسی قلم‌داد کرد. اما نکته‌ی مهم و قابل تأمل این است که بخواهی یا نخواهی او به‌عنوان میراث‌دار سیاسی شهید وحدت ملی که به مولفه‌ها و ارزش‌های دموکراسی، به‌ویژه برگزاری انتخابات شفاف در افغانستان باورمند بود و همیشه بر آن تأکید داشت، از حیثیت سیاسی خلیلی کاست و تا حد زیادی به آن آسیب زد.

از سویی هم کریم خلیلی چه در زمان معاونیت ریاست‌جمهوری و چه بعد از آن در انسجام‌بخشی هزاره‌ها نیز ناکام بود. پس از شهادت مزاری، نتوانست وحدت به‌میان آمده توسط مزاری در بین هزاره‌ها را حفظ کند. تلاش‌هایی که مزاری در یک‌جاسازی هزاره‌ها تحت یک چتر بزرگ قومی انجام داده، به یک‌باره‌گی در زمان رهبریت خلیلی از هم پاشید. حزب وحدت در زمان نه‌چندان دیر پس از شهادت مزاری انشعاب کرد و به چند دسته تقسیم شد.

او بعدها در برخورد با جنبش روشنائی و موضع‌گیری‌اش در برابر حکومت هم دچار اشتباه بزرگی شد. خلیلی در نخستین روزهایی پس از شکل‌گیری جنبش روشنائی، در کنار مردم رفت. در مصلاهی شهیدمزاری به روی خاک نشست و حتا گذشتن خط انرژی ۵۰۰ کیلو ولت از مسیر بامیان-میدان‌وردک را خط قرمزش تعریف کرد؛ طوری که از نظر برخی‌ها در همان اوایل حضور خلیلی در کنار جنبش روشنائی مشکوک و پرسش‌برانگیز بود. به دلیل اینکه او در چهارده سال معاونیت خود نتوانست حتا یک پروژه‌ی انکشافی قابل ملاحظه را که بتواند به زنده‌گی مردم مفید واقع شود، در هزارستان عملی کند و علیه تبعیض آشکار دولت در برابر هزاره‌ها موضع بگیرد و اعتراض کند؛ اما از زمانی که در صف جنبش قرار می‌گیرد برای دولت خط قرمز تعیین می‌کند. وقتی اعتراضات جنبش روشنائی به اوج خود رسید و حکومت از بهر پاسخ‌گویی در تنگ‌نا قرار گرفت، منابعی از داخل حکومت اعلان کرد که تغییر مسیر لین انرژی ۵۰۰ کیلو ولت از بامیان به سالنگ، در زمان معاونیت خود آقای خلیلی کلید خورده بود. شاید باور کردن این حرف مسوولان حکومت در آن زمان برای مردم و جنبش روشنائی سخت بود؛ اما به تازه‌گی یک منبع موقت در حکومت وحدت ملی بر درستی این ادعا تأکید می‌کند و می‌گوید که آقای خلیلی و سایر هزاره‌هایی که در ساختار حکومت قبلی نقش داشتند، از این موضوع یا به کلی بی‌خبر بوده‌اند و یا هم از کنار آن بی‌خیال گذشته‌اند. از سویی هم رها کردن جنبش روشنائی در نیمه‌راه توسط خلیلی که یک‌شبه از اعتراض در برابر حکومت دست کشید، منجر به شهادت نزدیک به صد تن از جوانان تحصیل کرده‌ی هزاره شد. ده‌ها تن دیگر در یونان ده‌مزنک معیوب و زخمی شدند. اگر خلیلی با احساسات مردم بازی نمی‌کرد، به‌ویژه اگر موج عظیم تظاهرات‌کننده‌گان جنبش روشنائی به درستی مدیریت می‌شد، این فاجعه‌ی دلخراش و الم‌ناک هرگز اتفاق نمی‌افتاد؛ تا دقیقه‌ی ۹۰ آقای خلیلی در بسیج‌سازی مردم برای راه‌پیمایی دوم اسد نقش داشت؛ اما شیئی پیش از تظاهرات مردم را تنها گذاشت، چرایی این پشت‌کردن خلیلی به مردم، حرف‌و‌حدیث‌های جداگانه‌ی خود را دارد. گفتنی است که در نشست سیاسی-مشورتی حزب وحدت به رهبری کریم خلیلی به تاریخ ۲۱ ثور سال روان در تالار لویه‌جرگه که باحضور شماری از رهبران سیاسی و جهادی افغانستان برپا شده بود، جای خالی شهید مزاری بنیانگذار حزب وحدت اسلامی افغانستان خالی احساس می‌شد؛ به پیمانه‌یی که حتا یادی از استاد مزاری نشد.

خلیلی در جابه‌جایی افراد در

درون نظام نیز ناکام بود. باوجودی

که بر بنیاد توافق کنفرانس بُن ۲۰

درصد کارمندان نهادهای دولتی

در تمام ولایت‌ها، وزارت‌خانه‌ها،

سفارت‌خانه‌ها و ارتش باید به

هزاره‌ها اختصاص داده می‌شد

و حق مسلم شان بود؛ ولی به

علت بازی ضعیف خلیلی این

فورمول عملی نشد. مارشال

تقسیم فهیم که از آدرس تاجیک‌ها

به کرسی معاونیت نخست ریاست

جمهوری تکیه زده بود، نتوانست

در کنار جابه‌جایی کارهای

حزب جمعیت و تاجیک‌ها

در بخش‌های مهم دولتی،

فرماندهان این حزب را یکی‌یکی

از دگرمنی به جنرالی و سترجنرالی

ارتقا بدهد. رییس‌جمهور کرزی

هم لقب مارشال افغانستان را به

آقای فهیم اعطا کرد. و اما والیان

وزیران و سفیران و در مجموع

کارکنان دولتی که از قوم هزاره در

دولت بودند، به تناسب بیست

فیصد هرگز نبود. درصدی

حضور هزاره‌ها در بدنه‌ی نظام

به ۵ تا ۶ فیصد هم نمی‌رسید.

یگانه والی که خلیلی از او به

افتخار یاد می‌کرد، حبیبه سرابی

والی پیشین ولایت بامیان بود.

تنها والی زن که نزدیک به ۹

سال بر مردم بامیان ولایت کرد؛

اما دست‌آورد چندانی نداشت و

بامیانی‌ها نیز از اول خوش

نداشتند. کسی که هرگز نتوانست

در هماهنگی و همکاری با

حکومت مرکزی و شخص

آقای خلیلی، بخش اندکی از

کمک‌های جامعه جهانی را به

بامیان سوق بدهد تا مکتب‌های

بدون سقف و ستون آن ولایت

ساخته می‌شدند. کلینیک‌ها و

مراکز صحتی ایجاد می‌شد که

دیگر شاهد مرگ‌ومیر هیچ زن و

کودکی در دوردست‌های ورس

و پنجاب و یکه‌ولنگ به دلیل

نبود مراکزهای صحتی و عدم ارائه

خدمات درمانی نمی‌بودیم.

جوش	
ویژنامه وحدت	
سال اول، شماره ۴۴، شنبه، ۲۳ ثور ۱۳۹۶، می ۲۰۱۷	



رضا لعلی

سازمان نصر در -گام اول- و حزب وحدت -در مرحله بعدی- را می‌توان نقطه‌ی عطفی در تاریخ سیاسی- فرهنگی هزاره‌ها در صدسال اخیر دانست که تحولات سیاسی و کارنامه‌ی درخشان فرهنگی را در جامعه‌ی هزاره از خود برجای گذاشته است. حزب وحدت به رهبری عبدالعلی مزاری هرچند در شرایط جنگی قرارداشت، و حتا حداقل امکانات را نیز در اختیار نداشت، اما به‌طور شخصی و گروهی تا حد ممکن زمینه نوشتن، خواندن و فکرکردن را برای فرزندان هزاره به‌وجود آورد، به‌گونه‌ای که جامعه‌ی دانشگاهی امروز ما بدون هیچ تردیدی مدیون تلاش‌های فرهنگی حزب وحدت به رهبری عبدالعلی مزاری است. سازمان نصر و سرانجام حزب وحدت اسلامی افغانستان بیش‌ترین متن را در حوزه‌ی فرهنگی افغانستان تولید کردند. چهره‌های کلیدی سازمان نصر اکثراً تحصیل کرده و فرهنگی بودند. سازمان نصر افغانستان احساس کردند که تمام مشکلات موجود در جامعه هزاره ریشه در فقر فرهنگی و ناآگاهی تاریخی دارد. این سازمان سیاسی بخش بزرگ از تلاش‌های خود را صرف کارهای فرهنگی کردند؛ نشریات معتبر علمی و خبری در این دوره به چاپ می‌رسید و از این طریق برای مردم آگاهی تاریخی داده می‌شد. مهم‌ترین نشریات این سازمان عبارت انداز:

- پیام خون، ارگان نشراتی سازمان نصر افغانستان،

بخش شمال در سال ۱۳۶۰

- پیام عصر، ارگان نشراتی سازمان نصر در سال ۱۳۶۷

- ماهنامه پیام مستضعفین، مربوط به سازمان نصر افغانستان به مسئولیت سرور دانش در سال ۱۳۵۸ در تهران به نشر می‌رسید.

- گاهنامه مقاومت، سازمان نصر افغانستان، در سال ۱۳۶۶

- گاهنامه پیام نصر، سازمان نصر افغانستان، بخش شمال، در تهران در سال ۱۳۶۳ به نشر می‌رسید.

- رسالت المستضعفین، سازمان نصر افغانستان، ایران در سال ۱۳۶۳

- بولتن خبری سازمان نصر (شاخه شمال)

- پیام مقاومت (بخش ولایت غزنی)

- نشریه عربی (شاخه طلبگی تهران)

- ماهنامه حبل‌الله

بصیر احمد دولت‌آبادی در کتاب شناسنامه افغانستان هدف از ایجاد نشریات را چنین می‌نویسد: «تمام این نشریات چه در داخل و خارج به دنبال آگاهی تاریخی، پاسداری و حراست از دستاوردهای انقلاب اسلامی، آشنایی مردم با مفاهیم عدالت، کرامت انسانی، تلاش برای تبیین و تفسیر نیازمندی‌های جامعه افغانستان در زمینه‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، حفظ اسناد تاریخی و برقرار کردن ارتباطات با جریان‌ها و مجامع فرهنگی ازجمله جدی‌ترین اهداف این نشریات بودند» (بصیراحمد دولت‌آبادی؛ ۱۳۹۰: ۶۰۴).

حزب وحدت در سال ۱۳۶۸ تأسیس شد و در سال ۱۳۷۰ مزاری به‌عنوان رهبر آن انتخاب شد و در حین رسالت جدید خود تمام چهره‌های فرهنگی و علمی هزاره‌ها را شناسایی و جمع کرد و اکثر جوانان را با هزینه شخصی و یا از آدرس حزب وحدت به دانشگاه‌های بیرون از کشور فرستاد. روی کارهای فرهنگی و خصوصاً نشریات سرمایه‌گذاری کردند تا فردا جامعه تغییر را با دانش و فرهنگ تجربه کند.

تلاش‌های فرهنگی حزب وحدت را نمی‌شود با احزاب سیاسی امروز مقایسه کرد چه از نظر محتوا و چه از نظر تولید متن. در عصری که سازمان نصر و حزب وحدت فعالیت‌های فرهنگی خود را آغاز کرده بود، هیچ هزاره‌ی با آثار کاتب آشنا نبود. قتل‌عام و نسل‌کشی هزاره‌ها در سایه‌ی حکومت قومی خاموش و در حال فراموشی بود و هیچ نشریه‌ای از خالق هزاره یاد کرده نمی‌توانست، فضای اختناق، فرصت تفکر و پرسش را از همه گرفته بود.

حزب وحدت به رهبری عبدالعلی مزاری تاریخ را به بازخوانی گرفت. برای اولین بار مبارزه خالق هزاره در نشریات این جریان بازتاب یافت و فیض محمد کاتب را با آثار گران‌سنگش به مردم و جامعه فرهنگی معرفی کرد.از گذشته‌ی تلخی که بالای هزاره‌ها اعمال می‌شد، سخن زده شد. از حقوق اساسی و شهروندی مردم گفته شد. مزاری بیش از همه روی کارهای علمی-فرهنگی سرمایه‌گذاری کرد و در این راستا تلاش جدی به خرج داد. نشریات حزب وحدت فراتر از مرزها به چاپ می‌رسید. مهم‌ترین نشریاتی که در زمان تأسیس حزب وحدت تا دوران مزاری و بعد از آن تا سال‌های ۱۳۷۸ فعالیت داشتند عبارت‌اند از:

- هفته‌نامه توحید، ارگان نشرانی اداره امور فرهنگی شمال حزب وحدت اسلامی افغانستان به مسئولیت تقی واحدی در شهر مزار شریف در سال‌های ۱۳۷۰ فعالیت داشتند.

- گاهنامه پیام ما، که از طرف شورای ولایتی حزب وحدت ولایت قندهار در سال ۱۳۷۱ به نشر می‌رسید.

- ماهنامه پیام وحدت، حزب وحدت اسلامی افغانستان، در المان در سال ۱۳۷۰.

کارنامه‌ی فرهنگی حزب وحدت



- پیغام هزاره، حزب وحدت اسلامی افغانستان، المان در سال ۱۳۷۱.

- روزنامه پیک، حزب وحدت اسلامی افغانستان (بخش خبری هفته‌نامه وحدت) به کوشش عبدالاحد مبارز در سال ۱۳۶۹ در قم به نشر می‌رسید.

- نامه خبری وحدت - حزب وحدت اسلامی افغانستان، لندن ۱۳۷۰.

- ماهنامه میثاق وحدت، حزب وحدت اسلامی افغانستان، به مسئولیت سرور دانش و محمد امیر ناصری در سال ۱۳۶۹ به شکل مجله‌ای نشر می‌شد.

- هفته‌نامه وحدت، حزب وحدت اسلامی افغانستان، به مسئولیت سرور دانش و حسین شفقایی در قم سال ۱۳۶۹ به شکل روزنامه نشر می‌شد.

- هفته‌نامه بنیاد وحدت، حزب وحدت اسلامی افغانستان، به مسئولیت علی فصیحی به شکل روزنامه‌ی در سال ۱۳۷۳ به نشر می‌رسید.

- هفته‌نامه حرم، امور فرهنگی شمال حزب وحدت اسلامی افغانستان، به مسئولیت موحد بلخی و حسین ساعی در شهر مزار شریف در سال ۱۳۷۳.

- خبرنگاره وحدت اسلامی -افغانستان کابل.

- آرمان وحدت، حزب وحدت اسلامی افغانستان، پیشاور، جریده‌ی چاپی دری.

-الوحدت الاسلامیه، حزب وحدت، قم، چاپ عربی در سال ۴۱۱ ه ق.

- امروز ماه، ماهنامه حزب وحدت، پیشاور ۱۳۷۳ مجله‌ای.

- امروز ما، حزب وحدت، پیشاور، ۱۳۷۴ با رویکرد روزنامه‌ای.

- ماهنامه بابا، موسسه فرهنگی رهبر شهید عبدالعلی مزاری ۱۳۷۴.

- ماهنامه بامیان، نوروز علی حمیدی، نعمت‌الله صادقی و دین محمد جاوید که در سال ۱۳۷۳ در قم فعالیت داشتند.

- بشارت که توسط ارگان نشراتی شورای نمایندگی حزب وحدت اسلامی افغانستان در سال ۱۳۷۳ در پیشاور به نشر می‌رسید.

- ماهنامه تفاهم، حزب وحدت اسلامی افغانستان به مسئولیت نور محمد اکبری، در سال ۱۳۷۴ در دهلی فعالیت داشت.

- رسا، انجمن طلاب، حزب وحدت اسلامی افغانستان، در تهران فعالیت داشتند.

- فصلنامه سراج، مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان، به مسئولیت سرور دانش در سال ۱۳۷۳ در قم فعالیت داشتند.

- فصلنامه در دری، مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان، به مسئولیت سرور دانش و ابوطالب مظفری در مشهد در سال‌های ۱۳۷۶ فعالیت داشتند.

-اعتصام، یانزده‌روزه - حزب وحدت اسلامی افغانستان، شورای نمایندگی حزب وحدت به مسئولیت فکرت، تهران، در سال ۱۳۷۶ فعالیت داشتند.

- گاهنامه ظهور، حوزه جنوب غرب، حزب وحدت اسلامی افغانستان، مشهد، روزنامه‌ای.

- ماهنامه عصری برای عدالت، کانون فرهنگی رهبر شهید، تحت نظر شورای نویسندگان، پیشاور، ۱۳۷۵.

- هفته‌نامه سیپای وحدت، حزب وحدت اسلامی افغانستان، به مسئولیت مرادی، پیشاور، ۱۳۷۵ روزنامه‌ای.

- گاهنامه‌ی صبح آیندگان، حزب وحدت اسلامی افغانستان، مشهد، ۱۳۷۳.

- ماهنامه صراط، موسسه‌ی شهید مزاری - سرور دانش، قم سال ۱۳۷۷ به شکل مجله‌ای.

- ماهنامه طلوع وحدت، حزب وحدت اسلامی افغانستان، به مسئولیت نظری در شهر کوپته نشر می‌شد.

- پیام بابا، نشریه حزب وحدت اسلامی افغانستان که در سال ۱۳۷۷ در بامیان به نشر می‌رسید.

- کوثر، انجمن اسلامی خواهران (بلخ)

- پیام توحید (افغانستان مزار شریف)

- هفته‌نامه صفحه نو، حزب وحدت اسلامی افغانستان، پیشاور، ۱۳۷۴، دری و پشتو نشر می‌شد و هم چنان هاجر، گل سرخ، گلپانگ، سراج و در دری از جمع نشریه‌های حزب وحدت بودند.

سید عسکر موسوی در ارتباط با کارهای فرهنگی حزب وحدت می‌نویسد که: «سال‌های ۱۳۷۰ شاهد رویدادهای چشمگیر اجتماعی و فرهنگی در جامعه هزاره توأم با حضور نظامی و سیاسی در قلب کشمکش‌های تعیین‌کننده در غرب کابل بودیم» (سیدعسکر موسوی؛ ۱۳۸۷: ۲۶۱)

به باور آقای موسوی «این رویدادها را می‌توان، شگرف‌ترین و جذاب‌ترین تحولات دوران اخیر دانست و نشریات حزب و حدت در بسیج اجتماعی و آگاهی دهی نقش بسیار برجسته در سطح کشور داشته است. نشریات «امروز ما» و «عصری برای عدالت» در مناسبات سیاسی غرب کابل نقش جدی را بازی کردند» (همان) حتا مخالفین مزاری به دنبال مهار نشریه امروز ما بودند. درمجموع فعالیت‌های نشراتی حزب در داخل و خارج کشور با سازمان‌دهی مزاری و دیگر کادرهای حزب، با محتوایی بسیار عالی نشر می‌شد.

است: «منعکس نمودن اخبار جهانی و تحولات سیاسی و اجتماعی افغانستان، افشای حقایق در برابر دستگاه تبلیغاتی استکبار جهانی و خنثی نمودن تبلیغات انحرافی ازجمله اهداف مهم کارهای فرهنگی حزب وحدت بوده‌اند» (قربانعلی عرفانی؛ ۱۳۷۲: ۲۲۹).

اما اگر بخواهیم فعالیت‌های فرهنگی و رسانه‌ای احزاب سیاسی امروزی و خصوصاً حزب وحدت اسلامی به رهبری کریم خلیلی را با گذشته مقایسه نماییم، بدین نتیجه می‌رسیم که وحدت با یک افت فرهنگی

وحشتناک مواجه است که این افت فرهنگی ریشه در رهبری ضعیف، نگاه سود اندیش و انحصاری حزب توسط یک فرد دارد. درحالی‌که حزب وحدت امروز از امکانات وسیع مالی برخوردار بوده و زمینه تولید نیروی دانشگاهی و تحصیل کرده فراهم‌تر است. به چند تحلیل مرتبط به این موضوع قرار زیر اشاره می‌کنم:

- کریم خلیلی به همان میزان که اعضای سیاسی حزب وحدت را کنار گذاشت، کادرهای فرهنگی این حزب را نیز فراموش کرد. حزب وحدت خلیلی نه برنامه روشن سیاسی دارد و نه کارنامه‌ی درخشان فرهنگی، حزب بی‌تاریخ خلیلی حتا اساسنامه ندارد تا اعضای آن از اهداف و برنامه‌های سیاسی او (کریم خلیلی) آگاه شوند و یا اگر اساسنامه دارد، پنهان است که کسی به چشم دیده نمی‌تواند.

- کریم خلیلی با پول بادآورده‌ای که از دوران معاونت دوم ریاست جمهوری به دست آورد، نه کار فرهنگی برای هزاره‌ها کرد و نه برای حزب خود. پاد نداریم که خلیلی هزینه‌ی چاپ یک آثار تاریخی مربوط به هزاره‌ها را داده باشد. درحالی‌که به‌جای قصر غلغله در بامیان می‌توانست یک دانشگاه بسازد تا مغاره نشینان بامیانی درس بخوانند و از دانشگاه محروم نمانند. وقتی دوره معاونت دوم ریاست جمهوری خلیلی به پایان رسید، رسانه‌ها را کر کرده بود که خلیلی دانشگاه‌بنیاد امام حسین می‌سازد و یا یک یتیم‌خانه برای اطفال بی‌یضاعت می‌سازد که تا هنوز تحقق نیافته است.

- در ابتدا هفته‌نامه‌ی مشارکت ملی از آدرس حزب وحدت خلیلی نشرات داشت که سعادت‌ی در آنجا تمرین نوشتن می‌کرد. هفته وار چاپ می‌شد، اما کار آن به‌جایی کشید که کارمندان آن نوشته‌های نویسندگان مطرح را کاپی و به‌نام خودشان نشر می‌کردند؛ نه محتوا داشت، نه نگاه راهبردی به سیاست و نه با اصول روزنامه‌نگاری برابر بود که بالاخره متوقف شد. مشارکت ملی یکی از مصادیق بارز ابتذال رسانه‌ای بود.

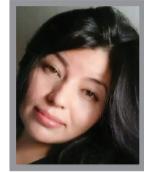
- تلویزیون نگاه مهم‌ترین پایگاه فکری و خبری حزب وحدت خلیلی است. چندان تأثیرگذاری سیاسی و فرهنگی ندارد، خط مش «نگاه» نه چپ است و نه راست، نه سکولار است و نه دین‌دار، نه برنامه‌های ملی خوبی دارد و نه محلی. از نظر خودشان «جونگ‌نگاه» بهترین برنامه محلی‌شان است که در این برنامه نه فرهنگ هزارگی به نمایش گذاشته شده و نه یک برنامه سرگرمی-تفریحی است. تنها کار موفق، مرتب و پیوسته‌ی این تلویزیون تحت پوشش قرار دادن حاجی‌هایی که در روزهای عید به زیارت استاد می‌شتابند،است.

- حزب وحدتی که مزاری تأسیس کرد، در میان تمام جریان‌های شیعه از نظر فرهنگی بی‌نظیر بود و هیچ گروه سیاسی با مزاری رقابت نمی‌توانست. برنامه مدون فرهنگی که استاد مزاری داشت، نه اکبری داشت و نه محسنی اما امروز تلویزیون تمدن شیخ آصف محسنی که زمانی توان رقابت با کارهای فرهنگی حزب وحدت را نداشت، با تمام تقلید، ایران‌گرایی و ارتجاعی خود، با برنامه‌تر از نگاه خلیلی کار می‌کند.

در نتیجه؛

مزاری در شرایط بی‌پولی و در اوج دشواری‌های سیاسی، بیش از چهل هفته‌نامه و روزنامه را بسیج کرده بود، اما خلیلی با تمام امکانات مالی که دارد و بیش از ده سال حضور در قدرت، توان ادامه یک نشریه کاپی پیست مشارکت ملی را ندارد.

فروپاشی نماد اقتدار و شکوه هزاره‌ها



کجه زهره فرهان

هر جریان سیاسی و حزب و سازمانی که پدید می‌آید بی تردید بر اساس شناسایی برخی نیازهای تعدادی از افراد و یا در پاسخ به نیازهای جمعیت کلانی از افراد جامعه موجودیت خود را به ثبت می‌رسانند. اما هسته‌ی اصلی هر حزب ایدئولوژی آن می‌باشد؛ بر اساس و همگام با همان ایدئولوژی برنامه‌های سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی خود را طرح ریزی کرده و اساس نامه و قوانین خود را مطابق آن شکل می‌دهند. در واقع هر آنچه از یک حزب استخراج می‌شود، بیانگر طرز تفکر مدیران و ایدئولوژی آن حزب می‌باشد. مناسبت‌های اجتماعی و رفتارها و گفتارهای افراد وابسته به حزب همه آیشخور ایدئولوژی حزب می‌باشند. این اتفاقات و رخداد‌های جامعه و دستگاه سیاسی کشور و در کنار آن نیاز مردم و اعتماد توده‌ی کلانی از مردم است که نقش حزب را برجسته و یا کم‌رنگ می‌گرداند. نمی‌توان کارکرد و فعالیت‌های یک حزب را خارج از سه متغیر، جمعیت، سطح آگاهی و دانش، و ارزش‌های جمعی اکثریت مردم جامعه‌ای که حزب دران ظهور می‌کند، تحلیل و بررسی کرد. هر حزب تاریخ و پیشینه‌ای دارد و در برهه‌ای از زمان نظر به ضرورت‌ها و فوریت‌های جامعه آغاز به فعالیت نموده و نظر به ساختار سیاسی همان دوره سیاست‌های خود را ترسیم می‌کند. حزب وحدت اسلامی افغانستان نیز بدون شک بر اساس رخداد‌های سیاسی کلی کشور و جامعه‌ی درون قومی که در جنگی شرم آور فرو رفته بود موجودیت خود را اعلام نمود. در واقع حزب وحدت اسلامی مانند بدنی که دست و پا و چشم و قلب و مغز آن از هر گوشه به هم پیوند خورده باشد جان گرفت و قدرت خود را نیز از همین ساختار به دست آورد. از سویی مردمی که ارزش‌های و باورهای دینی خود را در خطر می‌دیدند با پیوستن به این حزب مسیر خود را انتخاب کردند و به جامعه‌ی تحصیل یافته و شهری هزاره که آنان نیز تحت تأثیر ایدئولوژی دیگری به دنبال تغییر وضعیت افغانستان و مشخصن جامعه‌ی هزاره بودند، پشت کرده و حمایت خود را از حزب جدید و راست گرای قدرتمند نوظهور اعلام نمودند. نگاه به جریان‌های چپ هزاره در این محث جایی ندارد و پرداختن به این موضوع نگاه دقیق جامعه شناسانه را می‌طلبد. اما در مورد بنیان گذاران حزب وحدت که اغلب یا از جامعه‌ی روحانی بودند و یا دارای ایدئولوژی اسلامی (شیعی) بودند می‌توان مسیر این حزب را در آن برهه از زمان شناخت؛ تغییر جایگاه مردم هزاره و بهبود وضعیت اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی هزاره‌ها در پناه باورهای اسلامی با پشتوانه‌ی جمهوری نو پای اسلامی ایران که باید تداوم حکومت خود را به هر طریقی تثبیت می‌کرد. این حزب از اساس و شاید به دلیل ساختار مجموعه‌ای آن دارای نظم خاص و منسجم و در واقع دموکراتیک بود که البته بعدها همین نقطه‌ی قوت دلیل ضعف و فروپاشی وحدت این حزب گردید. در طول سالهای جنگ درون کشوری تباری -تنظیمی، حزب وحدت تنها ستون و سد محکم هزاره‌ها برای دفاع و محافظت از تمام دارایی‌های آنان بود. از این رو حزب وحدت به یکی از قدرتمندترین سازمان‌های سیاسی نظامی با پشتوانه‌ی مردمی (قومی) در سطح کشور مطرح گردید، در حالیکه سایر احزاب هر یک منبع تغذیه‌ی کلان خارجی داشتند، حزب وحدت از کمترین پشتوانه‌ها برخوردار بود. استاد مزاری شخصیتی دوراندیش داشت و برخلاف دیگران تغییرات در درون حزب و پذیرش نیروهای جدید را بر اساس دانش و تجربه‌ی افراد و بر مبنای تغییرات عمومی سیاسی کشور و ابعاد دیگر آن یک اصل و برخورد منطقی می‌دانست. او در سیاست‌گذاری‌های خود نیروی تحصیل کرده و متأثر از ایدئولوژی‌های دیگر که اکنون تعدادی از آنان تحت فشار منازعات مرگبار قومی، به دامان قوم بازگشته بودند را از نظر دور نکرد و دانش و علم آنان را برای محکم تر ساختن بدنه‌ی حزب و در واقع مردم هزاره ضرورت می‌دانست. این حرکت در واقع واکنش منطقی و برخورد انعطاف پذیر بنیانگذار حزب وحدت در شرایط حاد آن دوره را نشان می‌داد. برخورد منطقی و به دور از تعصبات کور رهبر حزب وحدت دران زمان نشان می‌داد که این مرد برخاسته از قریه‌های پرت و دورافتاده تا چه حد تأثیر خرد و دانش را در بهبود وضعیت هزاره‌ها عمیق می‌بیند. با مقداری کنکاش و جستجو در سخنرانی‌ها و گفته‌های این رهبر، انسان هزاره هر گونه گرایش که داشته باشد به خوبی می‌تواند درک کند که او هرچه بیشتر وارد مسائل کلان منطقه‌ای گردید و شناخت از بازی‌های سیاسی کشورهای همسایه و مداخله گر دریافت نمود، در برابر حفظ منافع مردم دید وسیع تری پیدا کرد و ویرای دین و مذهب به جهان بینی دیگری دست یافته بود. همین وسعت دید باعث شد تا هر بار تغییرات چشم گیری در حزب پدید آید. بر خلاف سایر احزاب جهادی که زنان در خانه‌ها محدود گردیده بودند، زنان در حزب وحدت نقش اجتماعی خود را داشتند. این حزب دیگر در چهار دیواری دین و ارزش‌های دینی محدود نمی‌گردید. سیاست‌گذاری‌های حزب برای همه زن و مرد پیر و جوان مسئولیت سپرده بود. هرچه سیاست خارجی حزب گسترش پیدا کرد، نیاز به دانش اموختگان و صاحبان علوم بیشتر حس گردید. سیاست دوگانه‌ی ایران که تکیه گاه این حزب به نظر می‌آمد، افق‌های تازه‌ای را در برابر دیگران مدیران حزب پدیدار نمود و مسئولیت در برابر خدا و ارزش‌های اسلامی، جای خود را به مسئولیت در برابر مردم ارتقا داد. بنیان‌گذار این حزب تا آخرین روزهای عمر خویش نفوذ جامعه‌ی هزاره را به مراکز آموزشی و تحصیلی رهیافتی قاطع برای ورود جامعه‌ی هزاره از حاشیه‌های سیاسی اجتماعی اقتصادی به متن مناسبات چند بعدی جامعه می‌دانست. از این رو تحت تأثیر همین باور و تحت پوشش حزب وحدت تعداد قابل ملاحظه‌ای از افراد وارد دانشگاه‌های خارج از کشور شدند و اکنون ثمری این سرمایه گذاری را در ایجاد دانشگاه‌های خصوصی و تعداد کثیری از آگاهان سیاسی و اجتماعی در بستر جامعه‌ی هزاره شاهد می‌باشیم. اما آیا می‌توان گفت براینند فعالیت‌ها و حضور این حزب در تمام موارد به سود مردم هزاره بوده است؟ فروپاشی این حزب و چند شاخه شدن این حزب در طول سالهای متمادی بیانگر نفوذ افراد در بورد مدیریت با اندیشه‌ای متفاوت از دیگری با خواسته‌های مادی معنوی متفاوت می‌باشد. با تجزیه‌ی حزب به احزاب کوچک‌تر و فرو پاشی بورد مدیریت، یکی از اهداف اصلی حزب نیز از بین رفت و اهداف جمعی قومی به اهداف کوچک‌تر تقلیل یافت. منافع جمعی هزاره‌ها به منافع کوچکتر، یعنی منافع خانواده‌ها مبدل گشت و در حالت گسترده تر آن، منافع اقوام کوچکتر هزاره، از نظر مدیران حزب، نظر به نیاز آنها به اعتباری که از مردم می‌گرفت، دور نماند. حزب وحدت، این نماد قدرت و شکوه هزاره‌ها در حال فرو ریختن است. انهم در موقعیت بسیار حساسی که مردم نیازمند انسجام می‌باشند. هرچند هیچ حزبی پس از روی کار آمدن نظام جدید از این نوع آسیبها در امان نماند و هر یک با نقطه ضعفهای خود در برابر دیدگان حامیان خود فرو ریخت. اما حزب وحدت به دلیل تاریخ و پیشینه‌ی مردم محرومی که از آن سر برآورده بود دلایل بسیاری داشت تا انسجام خود را نگه دارد. از انجایی که جنگهای تنظیمی و پس از آن ظهور طالبان تمام توان فکری و نیروی انسانی حزب را به خود معطوف گردانیده بود موقعیتی برای بروز علایق و خواسته‌های شخصی در سطح مدیران

حزب نبود. افراد هر کدام به تناسب توانایی‌های خود در موقعیتها مقرر شده بودند و تشکیلات نظامی، تشکیلات سیاسی و تشکیلات فرهنگی حزب هر کدام به بهترین شکل در عرصه‌های خود فعالیت می‌کردند. زوال انسجام حزب اما با پایان جنگ شروع گردید. فرصتی برای بروز خواسته‌ها و تمایلات شخصی ایجاد گردید و نخستین گسل‌ها در میان منسجم ترین حزب، پدیدار گشت. پس از اتمام جنگ داخلی تفاهم در میان مدیران حزب پایان یافت و هر کدام خواسته‌های خود را از سالها در میادین جنگ بودن مطرح ساختند و بدین شکل انشعاب‌ها یکی پس از دیگری صورت پذیرفت. از آن میان دو مهره‌ی اصلی یعنی، محقق به عنوان یک مدیر جنگی و فردی که سالها در خطوط مقدم جنگ حاضر بود اکنون توان خود را برای مبارزه در انتخابات ریاست جمهوری می‌آزماید، خلیلی به عنوان توان سیاسی حزب وحدت موقعیت را هنوز برای گام بلند کرسی ریاست جمهوری آماده نمی‌بیند. دو توان اصلی حزب (توان سیاسی، توان نظامی حزب وحدت) دیگر قادر نیستند در کنار هم بمانند؛ اعضای این تن منسجم اکنون بار دیگر هر کدام به سمتی می‌روند و در عین حال هر یک با خود توده‌ای از مردم را می‌برند. اوضاع سیاسی کشور بیش از هر زمانی حساس است و مهره‌های قدرتمند می‌روند تا جایگاه خود را در تخته‌ی بازی سیاست افغانستان پیدا کنند. هر کدام از شاخه‌های جدا شده دلایلی برای گسستن دارند و هر یک برای حق به جانب دانستن خود، دیگری را متهم به رعایت نکردن مواد اساس نامه حزب و انحراف از اصول و ارزشهای حزب می‌کند. در کنار آن به شدت تخریب شخصیتها آغاز می‌گردد. مردم در میان این هیاهو سرگردانند و نمی‌دانند حق با که است و چه کسی پس از این به نمایندگی از آنها از حقوق آنان در برابر هر آسیب احتمالی دفاع خواهد کرد. هر شاخه از حزب وحدت به شکل شبکه‌های مافیایی درآمد اند که تجارت ننگینی را بر سر حق مردم از حقوق شهروندی آنان آغاز کرده‌اند. یا دست کم هر بار این قضیه از سوی رقبا گاه با اسناد و مدارک و شواهد و گاه بی هیچ سندی در بین مردم مطرح می‌شود. حال اینکه سطح زندگی و دارایی‌های پنهان و

پیدای هر یک از رهبران و یا سهام داران حزب و شاخه‌های جدا شده از آن به وضوح موقعیت و حقیقت این مسئله را بیان می‌دارد. مردم در این میان خود را پاک باختگانی می‌بینند که هر بار از سویی چپاول و غارت می‌شوند. تقسیم شدن هزاره‌ها به دسته‌های قوم بندی از بزرگترین آسیبهایی هست که انشعابات حزب به بار آورده و می‌تواند دوباره هزاره‌ها را درگیر مسائل ناچیز و بیهوده‌ی درون قومی سازند و توان و نیروی خود را صرف ضربه زدن به یکدیگر کنند. از سویی دیگر برخلاف سیاستهای گذشته‌ی حزب که ارزش بسیاری برای تحصیل و تحصیل یافته‌ی قوم نمی‌قائل بود، اکنون قشر دانشگاهی و تحصیل یافته‌ی قوم نمی‌تواند در دستگاه سیاسی کشور بدون تأیید و سفارش حزب وحدت و مشتقات آن راه پیدا کند. دلیل این امر نیز کاملن واضح است؛ حفظ منافع مدیران حزب. آن نظم سیاسی، منسجم و پیش رو اکنون بازگشتی به فقرهای گذشته دارد و روش برخورد آنان با مردم تبدیل به سیستم ارباب ریتی شده است. این موضوع چنان بر سر قوم سایه‌ی شومی انداخته که گویا خاک هزاره جات و دامان زنان هزاره دیگر قادر نیست انسان باخرد و فهمیده‌ای را به جامعه‌ی هزاره بسپارد. حزب سد بزرگی در برابر قشر دانشگاهی ایجاد نموده است و آن نماد اقتدار و فخر اکنون تبدیل به خانه‌ی مرموزی گردیده که مردم نمی‌دانند چه هیولایی از آن سر بر خواهد آورد و چه زمانی و به چه صورتی از مردم قربانی خواهد گرفت. خلیلی، محقق، اکبری و سایرین هر کدام تبدیل به ضحاک مار به دوشی گردیده‌اند که از خون مردم تغذیه می‌شوند و از تن مردم پله‌ای برای صعود به دستگاه فاسد سیاسی کشور می‌سازند. شاید یکی از دردناکترین صحنه‌هایی که مردم هزاره شاهد آن هستند، فروپاشی نماد فخر و مباهات و اقتدار آنان یعنی حزب وحدت و قهرمانانی که روزگاری به آنان می‌بالیدند در مبتذل ترین و حقیرانه ترین حالت باشد. در واقع هیچ حقارتی بالاتر از این نیست برای ساکنین این حزب و مشتقات آن که مسیر ترقی و پیشرفت را وارونه باز کردند و مردم خود را در بهت حیرت، خود قبل از همه به حاشیه برانند.

از آن میان دومهره‌ی اصلی یعنی، محقق به عنوان یک مدیر جنگی و فردی که سالها در خطوط مقدم جنگ حاضر بود اکنون توان خود را برای مبارزه در انتخابات ریاست جمهوری می‌آزماید، خلیلی به عنوان توان سیاسی حزب وحدت موقعیت را هنوز برای گام بلند کرسی ریاست جمهوری آماده نمی‌بیند. دو توان اصلی حزب (توان سیاسی و توان نظامی حزب وحدت) دیگر قادر نیستند در کنار هم بمانند؛ اعضای این تن منسجم اکنون بار دیگر هر کدام به سمتی می‌روند و در عین حال هر یک با خود توده‌ای از مردم را می‌برند. اوضاع سیاسی کشور بیش از هر زمانی حساس است و مهره‌های قدرتمند می‌روند تا جایگاه خود را در تخته‌ی بازی سیاست افغانستان پیدا کنند. هر کدام از شاخه‌های جدا شده دلایلی برای گسستن دارند و هر یک برای حق به جانب دانستن خود، دیگری را متهم به رعایت نکردن مواد اساس نامه حزب و انحراف از اصول و ارزشهای حزب می‌کند. در کنار آن به شدت تخریب شخصیتها آغاز می‌گردد.

کنگره‌های حزب وحدت

حزب وحدت به آسانی شکل نگرفت، فراز و فرودهای زیادی را پشت سر گذاشت، از اختلافات درونی و سنگ اندازی‌های بیرونی نیز در امان نبود، اما حزب وحدت به‌عنوان یک حزب قدرتمند در صحنه‌های سیاسی کشور ظاهر شد. اکنون هفته نامه جاده ابریشم تمام کنگره‌های که باعث شکل‌گیری حزب وحدت اسلامی افغانستان گردید با ذکر تاریخ و نام شخصیت‌های که در کنگره‌ها شرکت کرده بودند به عنوان یک سند تاریخی به نشر می‌سپارد:

یکم-کنگره پنجاب

در برج سرطان ۱۳۶۷ در ولسوالی پنجاب ولایت بامیان دایرگردید که ایده این کنگره در نشست بین اکبری، عرفانی، صابری و سجادی ریختانده شده بود. سران سازمان نصر و پاسدار از ده ولایت و بیست ولسوالی هزارستان اشتراک کرده بودند و روی مسائل اساسی انقلاب و اتحاد گروه‌های مختلف سیاسی بحث و سخنرانی کردند. در این گرد همایی بیست و یک نفر سخنرانی کردند، نه مقاله و سه سرود خوانده شد که در نتیجه کنگره با قطعنامه شانزده ماده‌ای به پایان رسید.

امضاکندگاه کنگره پنجاب اشخاص ذیل بودند:

- ۱-میر حسین صادقی، عضو شورای مرکزی سازمان نصر افغانستان
- ۲-قربانعلی عرفانی، عضو شورای مرکزی سازمان نصر افغانستان
- ۳-محمد اکبری مسئول پاسداران جهاد افغانستان در ولایت غور و بامیان
- ۴-ضامن علی محقق مسئول پاسداران جهاد در ولایت میدان و پروان

گردهمایی لعل و امضای منشور وحدت

دومین کنگره بزرگ سران سازمان نصر و پاسدار جهاد افغانستان در لعل و سرچنگل برگزار شد. مسئولین این دو گروه سیاسی از ولایت‌های مختلف هزارستان آمده بودند. در این کنگره سران سازمان نصر و پاسدار به تاریخ ۶۷/۶/۱۶ منشور وحدت را با ۱۲ ماده در مسجد مرکز لعل امضا کردند، که در این منشور اتحاد کامل دو گروه سیاسی اعلان گردید. در این کنگره‌ی لعل، اتحاد کامل نصر و سپاه را اعلان کردند، که بعد از تشکیل شورای مرکزی اتحاد، هر دو سازمان نصر و پاسدار مکلف شدند تا عناوین و آرم‌هایشان را از بین ببرند، سرانجام کنگره لعل با سخنرانی حسین صابری، صادقی نیلی، محمد اکبری و صادقی پروانی به پایان رسید.

امضا کنندگان مسئولین پاسداران جهاد افغانستان:

محمد اکبری، شفق سرپلی، محمد حسین صادقی نیلی، افگاری شهرستانی، حیدر محقق، سیدعلی بسپه‌ودی

امضا کنندگان مسئولین سازمان نصر افغانستان:قربانعلی عرفانی، سید حجت فاضلی، محمد محقق، عید محمد ابراهیمی، صادقی شهرستانی، حسن رضاعادلی، میر حسین صادقی، عبدالحمید سجادی، محمد کاظم جعفری و حسین صابری.

گردهمایی حصه اول بهسود

سومین کنگره‌ی حزب وحدت در حصه‌ی اول بهسود ولایت میدان دایر گردید. در این گردهمایی مسئولین نهضت اسلامی، سازمان نیروی اسلامی، حرکت اسلامی و نیروی صلح نیز اشتراک کرده بودند. سه روز را باهم بحث کردند. در نتیجه سازمان نیروی اسلامی و نیروی صلح به داعیه‌ی وحدت‌طلبی نصر و پاسدار پیوستند. سایر گروه‌های سیاسی حمایتشان را اعلان کردند، اما پیوستنشان را در نشست بعدی موکول کردند. در این گردهمایی اعضای شورای مرکزی اتحاد نیز تعیین گردید که عبارت‌اند از:

- ۱-از پاسداران جهاد افغانستان نه نفر
- ۲- از سازمان نصر افغانستان نه نفر
- ۳-از سازمان نیروی اسلامی افغانستان دو نفر
- ۴- از نیروی صلح در بخش‌های اداری گرفته شد

گردهمایی جاغوری

به تاریخ ۱۳۶۷/۹/۸ شورای مرکزی اتحاد به‌طرف جاغوری حرکت کردند و گروه‌های سیاسی بیش‌تری در این کنگره شرکت کردند که عبارت بودنداز: سازمان نهضت اسلامی افغانستان جبهه متحد انقلاب اسلامی افغانستان

حرکت اسلامی افغانستان

سازمان نصر افغانستان

پاسداران جهاد اسلامی افغانستان.

در این گردهمایی سران گروه‌های که در بالا ذکر شده است پیمان اتحا را در جاغوری به تصویب رساندند، در امضا این پیمان اقشار مختلف ولسوالی جاغوری و موسفیدان و بزرگان نیز اشتراک کرده و در پای پیمان نامه‌ی اتحاد امضا کردند. در این گردهمایی تعییناتی را به وجود آوردند که اعضای شورای مرکزی اتحاد نیز تعیین گردید و بامیان را به عنوان مرکز کنگره سرتاسری انتخاب کردند.

امضا کنندگان پیمان اتحاد در جاغوری: میرحسین صادقی ترکمنی، سیدجوادی، نوری، قربانعلی عرفانی، قائمی، بیانی یکه‌ولنگی، محمد اکبری، شفق غزنوی جاغوری، اخلاصی، بلاغی غزنوی، عبدالاحمد فیاض، عباس حکیمی، سعیدی، تقدسی، اسحاق محبی، برهانی، صادقی جاغوری، افضل‌ی و سید باقری.

گردهمایی بامیان و امضای میثاق وحدت

در آستانه‌ی برگزاری گردهمایی وحدت در بامیان امام‌خمینی از دنیا رفت، چهل روز جامعه‌ی هزاره شیعه مذهب عزادارد بودند، اما کنگره به‌تاریخ ۱۳۶۸/۳/۲۳ برگزار گردید؛ به سیزده ولایت کشور نامه فرستاده بودند. نفس‌گیر، طولانی و حیاتی بود. هفت الی نه روز به درازا کشید، در هفت روز شانزده جلسه دایر کردند تا میثاق وحدت را در بیست ماده به تصویب رساندند و حزب وحدت اسلامی افغانستان شکل گرفت. بعد از تأسیس این هیئت به رهبری بابه مزاری رهبری تعیین کردند تا پیام و برنامه حزب وحدت را به خارج از کشور و خصوصاً به ایران و پاکستان برسانند تا در آنجا نمایندگی‌های واحد تحت نام حزب وحدت ایجاد شود؛ حزب وحدت عملاً اعلان موضع کنند به امور مهاجرین رسیدگی صورت گرفته و کمک‌های بیرونی را جلب کنند، کدرهای بیرون را در حزب وحدت دعوت کنند.

امضا کنندگاه میثاق وحدت در بامیان:

از سازمان نصر: استاد صادقی، مزاری، حکیمی، رحیمی، نوید، سجادی، هادی و واحدی.

از حرکت اسلامی: هادی، فیاض، انوری، عصمت‌اللهی، رضوانی و مدرس.

از پاسداران جهاد اسلامی: اکبری، رضوانی، فکرت، غفوری و واعظی.

از جبهه متحد انقلاب اسلامی: رضایی و احمدی.

از سازمان نیروی اسلامی: قائمی، حسینی و جوادی

از سازمان نهضت اسلامی: سعیدی، باقری، افضل‌ی و جعفری

کنگرهٔ بامیان

در سال ۱۳۷۰ کنگره تاریخی حزب وحدت اسلامی افغانستان در ولایت بامیان برگزار گردید، ۳۱۱ نفر از تمام گروه‌های سیاسی جامعه‌ی شیعه اشتراک کرده بودند. در این کنگره اوضاع جاری کشور به بحث گرفته شد و موضع سیاسی حزب وحدت در برابر حوادث جاری مورد ارزیابی قرار گرفت.

خود مزاری در کنگره بامیان حضور نداشت؛ در حوت ۱۳۶۸ به‌حیث رییس هیات حزب وحدت به پاکستان و از آنجا به ایران رفته بود و با مشکلات فراوان حزب وحدت را در ایران مطرح کرد و در سال ۱۳۷۰ به افغانستان برگشت، بابه در راه بود، دولت راهش را کمین زده بود که حتی برای مدتی گم بود، هیچ کسی از مزارای خبر نداشت که زنده است و یا کدام اتفاق دیگری افتاده است؟ اما از طرف کمیته‌ی مرکزی حزب وحدت در پاییز ۱۳۷۰ به عنوان دبیرکل حزب وحدت اسلامی افغانستان انتخاب گردید.

سرانجام در ۲۳ سنبله سال ۱۳۷۳ حزب وحدت به دوشاخه جدا شد حزب وحدت به رهبری مزاری و حزب وحدت به رهبری محمد اکبری، در سال ۱۳۷۳ کنگره حزب وحدت اسلامی افغانستان در کارته سه کابل دایر گردید بابه مزاری بار دیگر به عنوان دبیرکل حزب وحدت انتخاب گردید.

اکبری انتخاب مجدد رهبر شهید را به‌عنوان دبیرکل حزب وحدت قبول نکرد؛ در صورت که محمد اکبری از اول تا آخر میثاق و قطعنامه‌های وحدت را امضا کرده بود. اکبری جز کسانی بود که برای جمع شدن گروه‌های مختلف سیاسی-فرهنگی هزاره‌ها زیر چتر وحدت تلاش کرده بود، اما در این کنگره رهبری بابه را نه پذیرفت و یکی از مخالفین سرسخت حزب وحدت اسلامی افغانستان شد.



سال اول، شماره ۴۴، شنبه، ۲۳ ثور ۱۳۹۶، ۱۳ می ۲۰۱۷

مدیر مسئول: محمد احمدی ۰۷۹۳۴۴۲۹۵۷ / ۰۷۹۴۱۵۷۳۳۱

سردبیر: عبدالرحمان رضایی ۰۷۷۸۴۱۲۸۵۶

دبیر بخش سیاسی: رضا لعلی

ویراستار: محمد رها

دبیر بخش خبر و عکس: جعفر رحیمی

گزارشگران: الیاس طاهری و باقر مبلغ پور

صفحه آرا: موسی آتبین

چاپ و تکثیر: مطبعه چشمه